



زندگی نجم الدین کبری در آینه تاریخ

شهرزاد گودرزی منفرد

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

مهدی امیر محبتی (نویسنده مسئول)^۱

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

جلیل تجلیل

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

رقیه صدرایی

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۶/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۹/۲

چکیده

یکی از مشکلات اساسی بر سر راه محققان در بررسی زندگی بزرگان عدم نگارش دقیق وقایع و یا سفارشی و درباری بودن آثار تاریخی است. یکی از اندیشمندان بزرگ عرفان که دارای آثار بسیار موجز و عظیمی در تاریخ عرفان است و بیشتر به واسطه شاگردان تاثیر گذار در عرفان که به وی منتسب هستند شناخته شده است احمد بن عمر بن محمد ملقب به نجم الدین کبری پیر ولی تراش با وجود عظمت اندیشه و مقام زندگی شیخ در کتب تاریخ ادبیات هنوز در هاله‌ای از ابهام است. و آثار تاریخی که از وی نام برده اند اندک و مطالب آنها گاه متضاد است و خالی از اشکال نیست. لذا در این تحقیق که به روش توصیفی-تحلیلی بر اساس منابع کتابخانه‌ای و اسنادی انجام شده سعی شده زوایایی از زندگی شیخ که بسیار شهرت دارد و شهرت آن مانع از جستار دقیق درباره آن شده باز نموده شود و مطالبی که در کتب تاریخی و تذکره‌ها دیده می‌شود بسیار

پراکنده است و جامعیت مقاله حاضر را ندارد. نتایج این مقاله دارای مطالبی است که در هیچ کتاب تاریخ ادبیاتی تاکنون ذکر نشده است.

کلمات کلیدی: زندگی، نجم الدین کبری، آثار تاریخی.

۱. مقدمه

۱-۱. بیان مسأله

در خصوص زندگی عرفا همیشه پرده هایی از ابهام وجود دارد که کار پژوهش را برای هر محقق سخت می کند و به خصوص با گذشته تاریخی این سرزمین که بسیاری از کتب تاریخی به حمایت دربار و یا برای حکومت نوشته شده است و به زندگی مردم چنان که باید پرداخته نشده است. در این بین نجم الدین کبری عارف و سرسلسله کبرویه که دارای اندیشه های بسیار عمیق و پیشگام در برخی مباحث عرفانی است آنچه از زندگی وی در کتب تاریخی بازتاب داشته به حدود بیست عنوان کتاب می رسد که بسیاری از آنها نیز مطالب را از کتب ماقبل خویش اخذ کرده اند. در این تحقیق تنها به زندگی این شیخ ولی تراش پرداخته شده و از بیان وسعت اندیشه وی پرهیز شده چراکه باز نمودن وسعت اندیشه شیخ کبری نیازمند چندین کتاب است اما به فراخور این مقاله آنچه در کتب تاریخی قرن ششم الی سیزدهم از زندگی و اساتید و شاگردان و حواشی زندگی این شیخ سخن به میان آورده اند در این مقال باز نموده می شود و مباحثی که در هیچ کتاب تاریخی ادبیاتی در خصوص زندگی این شیخ مطرح نشده است در اینجا دیده خواهد شد.

۱-۲. پیشینه تحقیق

آثاری که در خصوص شیخ ولی تراش نوشته شده مثل «نجم الدین کبری» از حامد الگار و یا «نجم الدین کبری استادان و شاگردان وی» از اکبر شعبانی و یا در کتاب دنباله جستجو در تصوف از دکتر زرین کوب و یا زندگی نجم کبری در تاریخ ادبیات استاد صفا و یا کتاب پژوهشی در آثار و احوال شیخ نجم الدین کبری و نجم الدین کبری از کاظم محمدی در خصوص زندگی این شیخ در کنار اندیشه شیخ سخن گفته اند و آنگونه که در این تحقیق ما به تمام کتب تاریخی قرن ششم الی سیزدهم در خصوص زندگی شیخ پرداخته ایم و گوشه هایی از مسائل آن را بیان داشته ایم که کسی بدان نپرداخته است و بدین جامعیت و استناد به کتب تاریخی در هیچ تحقیق و مقاله ای انجام نشده است.

۲. سرآغاز

در تحقیق حاضر کتب تاریخی و تذکره های قرن ششم الی سیزدهم بررسی شده که بسیاری از کتب این دوره مربوط به قوم خاص یا سلسله خاص و یا شهر خاصی است مثل تاریخ اربل، تاریخ طبرستان، تاریخ سلسله

سلجوقی، تاریخ هرات، پیراسته تاریخنامه هرات، المعجم فی آثار الملوک العجم، تاریخ آل سلجوق در آناتولی، تاریخ رویان، تاریخ سری مغولان، تاریخ سلاجقه، تاریخ مبارک شاهی، تاریخ مزارات بخارا، تاریخ یزد، مطلع السعیدین و مجمع البحرین، روضات الجنات فی أوصاف مدینة هرات، روضات الجنات فی اوصاف المدینة الهرات، تاریخ گیلان و دیلمستان، فتوحات شاهی، تاریخ عالم آرای امینی، تاریخ بابر شاه، دستور الوزراء، بدایع الوقایع، تاریخ خانی، مسخر البلاد: «تاریخ شیبانیان»، مرآت الممالک، تاریخ ایلچی نظام شاه، شاه اسماعیل نامه، أحسن التواریخ، منتخب التواریخ، اکبر نامه، خلاصة التواریخ، تاریخ سند معروف به تاریخ معصومی، جهانگیرنامه، تاریخ عالم آرای عباسی، ایترپرسیکوم «گزارش سفارتی به دربار شاه عباس اول»، تاریخ گیلان، تاریخ مازندران، تذکره همایون و اکبر، تزوکت تیموری، و یا کتاب های موضوعی دیگر که در خصوص نجم کبری نمی توانند مطلبی داشته باشند و ندارند. مگر به سبب ارادت به آن شیخ بزرگوار که البته در کتب فوق مطلبی در مورد شیخ کبری دیده نشد.

اما کتاب ها مهم تاریخی این قرون که عدد آن به بیش از صد کتاب می رسد. و بیش از کتب فوق مورد بررسی قرار گرفته است و به حکم هر چه جستجو بیشتر شود یافته ها کمتر می شود مطالبی که در رابطه با نجم الدین کبری و شاگردان و آثار و اتفاقات زمان وی دیده می شود در کمتر از بیست کتاب است و زندگی نجم الدین کبری را با توجه به این بیست کتاب باید بررسی کرد که بعضی از آنها فقط به یک سخن یا ماجرا یا تاریخ شهادت اکتفا کرده اند. و کتاب های تاریخی که مورد بررسی قرار گرفته اند و در خلال آنها مطالبی که از ۲۰ کتاب ذکر خواهد شد عبارتند از تاریخ دولت آل سلجوق، المختار من مناقب الأخیار، ذیل نفثه المصدور، راحه الصدور و آیه الصدور در تاریخ آل سلجوق، تاریخ هرات، تاریخ بیهق، که این کتب مرگ مولف قبل از مرگ شیخ نجم الدین کبری است و اما کتب تاریخی قرون بعدی؛ تاریخ کامل ابن اثیر، سیرت جلال الدین، نفثه المصدور، نظام التواریخ، جهانگشای جوینی، آثار البلاد فی اخبار العباد، همایون نامه، طبقات ناصری، جامع التواریخ رشید الدین فضل الله همدانی، روضة أولى الألباب فی معرفة التواریخ و الأنساب المشهور بتاریخ البناکتی، تاریخ و صاف الحضرة، تجارب السلف، سمط العلی للحضرة العلیا، طبقات ناصری، تاریخ اولجایتو، تاریخ گزیده، تاریخ الاسلام ذهبی، شدالازار فی حط الاوزار عن زوار المزار، ظفرنامه حمدالله مستوفی، مجمع الانساب، ظفرنامه یزدی، مقصد الاقبال سلطانیه و مرصد الآمال خاقانیه، نفحات الانس جامی، تاریخ ابن خلدون، روضه الصفا، تاریخ حبیب السیر، مآثر الملوک به ضمیمه خاتمة خلاصة الأخبار و قانون همایونی، تاریخ رشیدی، جواهر الأخبار، تاریخ رشیدی، لب التواریخ، تاریخ نگارستان، تاریخ الفی، تذکره الشعرا سمرقندی، کشف الظنون حاجی خلیفه، و کتاب های دیگری که در حین تحقیق به آنها اشاره خواهیم کرد. که حاصل این بررسی چنین است که تنها کتاب قرن ششم و هفتم که از شیخ سخن گفته است

کتاب آثار البلاد و اخبار العباد است و در کتب بسیار مهم تاریخی این قرن شامل؛ تاریخ ابن اثیر، نغمة المصدور، تاریخ وصاف، نظام التواریخ، طبقات ناصری، جهانگشای جوینی هیچ اسم و نشانی از نجم کبری دیده نمی شود. و اما آنچه در کتاب آثار البلاد و اخبار العباد در خصوص شیخ آمده چنین است که؛ وقتی مولف در خصوص شهر خیوق سخن می گوید به شیخ نجم الدین کبری نیز اشاره می کند و در این کتاب هیچ اشاره ای به شهادت شیخ نمی شود و حتی ذکر شده که شیخ در حدود سال ۶۱۰ فوت شده است و یگانه روزگار خویش بوده است و به یکی از آثار شیخ به نام الهائم الخایف من لومه اللائم اشاره می کند و اشاره به شخص دیگری به نام شهاب الدین خیوقی نیز می کند که در جایی اسمی از وی نشینده ایم: « خیوق دهی است از دهات خوارزم. بدانجا نسبت دارد پیر پیشوا، پیشگام مشایخ ابو الجناب احمد بن عمر بن محمد خیوقی معروف به کبری. استاد دوران و شیخ گروه و یگانه روزگار بود. او راست رساله «الهائم الخایف من لومه اللائم» که شایسته نوشتن به زر است و مانند آن در طریقت عرفان نوشته نشده. از شگفتیهای این کتاب، آنکه گوید: شیطان را در گمراه کردن مردم، شیوه‌های گوناگون شگفت انگیز است و هر کس را به راهی که شایسته اوست گمراه کند. نادان را از راه جهل، منحرف سازد ولی به دانشمندان می گوید دانش بیاموزید مگر نمی دانید که پیامبر (ص) گفته است يك فقيه از هزار عابد بر شیطان سنگینتر است؟ عمر را به تحصیل علم مصرف کنید و در آخر عمر به عبادت پردازید، ولی مرگ ناگهانی می آید و علم ایشان بی عمل می ماند. او [نجم کبری] حکایت کند که: با نفس خود می جنگیدم. پس شیطان برای وسوسه آمد و به من گفت: تو مردی دانشمندی و آثار پیامبر (ص) را پیگیری می کنی پس به شنیدن احادیث پیامبر و گفته‌های پیران بزرگوار و حافظان پرداز که اگر به مجاهدت نفس مشغول شوی از درک مشایخ و استادان بزرگوار، باز مانی ولی مجاهدت با نفس هیچگاه دیده نمی شود. نزدیک بود من به وسوسه شیطان از راه به در روم که ناگهان هاتقی این شعر بر من خواند:

و من یسمع الاخبار من غیر واسط
حرام علیه سمعها بوسایط

معنی: کسی که اخبار را بی واسطه نتواند شنود برگرفتن آن با واسطه ناروا باشد.

من دانستم که آن وسوسه ذهنی من، شیطانی بوده است و آن را رها کردم. این پیر، نزدیک سال ششصد و ده درگذشت. نیز بدانجا نسبت دارد پیر فاضل دانشمند، شهاب الدین خیوقی. او، نایب مناب سلطان خوارزمشاه در همه کشور بود. دادرسان، استادان و مفتیان در همه کشور به نیابت او کار می کردند. هرگاه به شهری در می آمد، استادان، دادرسان و دانشمندان به جلسه درس او می آمدند. وی شافعی مذهب و پشتیبان پیروان او بود. عادت بر این داشت که هرگاه به شهری در می آمد فقهای شهر به نزد او آمده محفوظات خود، بر او عرضه

می‌داشتند. پس شیخ هر يك از ایشان را به کاری که شایسته آن می‌دید می‌گمارد. (آثار البلاد و اخبار العباد/ ترجمه میرزا جهانگیر قاجار، ص: ۶۰۹ و ۶۱۰)

اما در تواریخ قرن هشتم مهمترین کتاب که می‌تواند منبع بسیاری از کتب مابعد خویش قرار گرفته باشد کتاب جامع التواریخ قسمت سلاطین خوارزم است که در مورد نجم کبری گفته است: «چنگیز خان چون آوازه شیخ نجم الدین شنیده بود بوی کس فرستاد که من خوارزم را قتل خواهم کرد آن بزرگ باید که از میان ایشان بیرون رود و بما پیوندد شیخ رحمة الله علیه در جواب گفت که هفتاد سال با تلخ و شیرین روزگار در خوارزم با این طایفه بسر برده‌ام اکنون که هنگام نزول بلاست اگر بگریزم از مرّوت دور باشد بعد از آن او را از میان کشتگان بازنیافتند و السلام» و این ماجرا در کتب دیگر تاریخی بعدی با شاخ و برگ بیشتر ذکر شده است. و تاریخ بناکتی نیز اشاره به نوشتن نامه چنگیز به نجم الدین کبری می‌کند. (ترجمه تاریخ بناکتی ص ۳۶۷) در سمط العلی للحضرة العلیا حرف و سخنی از نجم کبری نیست. در تاریخ گزیده شیخ اینگونه معرفی می‌شود: «شیخ نجم الدین کبری- او را ولی تراش گفته‌اند. در مدت عمر دوازده کس را بمردی قبول کرده اما همه مشایخ کباراند...» (تاریخ گزیده، ص ۶۶۹) که حاشیه سازی‌ها را حمدالله مستوفی شروع می‌کند که بهاء ولد را شاگرد شیخ معرفی می‌کند. و همان جوابی که در جامع التواریخ آمده را کمی حماسی تر بیان می‌کند. **سپس در کتاب «تاریخ الاسلام ذهبی»** نام و لقب و محل تولد شیخ بدین گونه بیان می‌شود: «**أحمد بن عمر بن محمد الزاهد القدوة الشيخ نجم الدین الکبری أبو الجنّاب الخیوقی الصّوفی، شیخ خوارزم. و قیل: نجم الدین الکبری. و هو من خیوق، و یقال: خوق: و هی من قری خوارزم.**» (تاریخ الإسلام ذهبی، ج ۴۴، ص ۳۹۵) در کتاب مشهور و معتبر شدالازار فی حط الاوزار عن زوار المزار در خصوص الامام ضیاء الدین ابو الحسن مسعود بن محمود الشیرازی که به صحبت شیخ رسیده اشاره به نام شیخ کبری می‌کند: «**الشیخ نجم الدین ابا الجنّاب احمد بن عمر الصّوفی الخیوقی الخوارزمی**» (شد الازار فی حط الاوزار عن زوار المزار، ص ۶۸)

در تواریخ و آثار قرن نهم در کتاب تاریخ ابن خلدون در حوادث خوارزمشاه و حمله مغول و فرار جلال الدین خوارزمشاه فقط به ذکر محل هایی که جلال الدین فرار کرده و حوادث آن و شهرهایی که مغول ویران کرده و محاصره مرو و... می‌پردازد و اصلا حرفی از نجم الدین کبری و نامه مغول به او و مقاومت نجم الدین کبری و فرار نجم الدین رازی نیست. (رج جلد چهارم قسمت «پادشاهی محمد خوارزمشاه از ص ۱۷۰ الی ۲۴۲») حتی در قسمت «استیلای مغول بر خوارزم» حرفی از نجم الدین زده نمی‌شود و فقط محاصره خوارزم و وارد کردن آب به خوارزم و... سخن می‌گوید. و در واقع در پاورقی تاریخ الاسلام که تحقیق عمر عبد السلام تدمری و در پاورقی شماره ۱ تاریخ الإسلام، ج ۴۴، ص: ۳۹۲ در خصوص نجم کبری اشاره به کتاب العبر ابن

خلدون می‌کند اما هیچ مطلبی در کتاب العبر یافت نشد و ایشان به اشتباه به این کتاب ارجاع داده‌اند. سپس در کتاب ظفرنامه یزدی سخنی از نام و لقب شیخ نمی‌شود فقط سخن تاریخ‌گزیده را در خصوص نامه چنگیز به شیخ تکرار می‌کند. و اشاره به مرگ شیخ مجدالدین بغدادی و اینکه این عمل باعث نابودی حکومت خوارزمشاه و مرگ سلطان محمد شده بود سخن می‌رود. (رک ظفرنامه یزدی، ج ۱ ص ۱۰۹) مهمترین اثر این دوره نفحات الانس جامی است که در خصوص شیخ گفته: «کنیت وی ابو الجَنَاب است، و نام وی احمد بن عمر الخیوقی، و لقب وی کبری.» (نفحات الانس، ص ۴۸۰) و شیخ جامی در خصوص لقب نجم الدین و علت آن می‌گوید: «گفته‌اند که وی را کبری از آن لقب کردند که در او ان جوانی که به تحصیل علوم مشغول بود، با هر که مناظره و مباحثه کردی بر وی غالب آمدی. فلقبوه بهذا السَّبب الطَّامَة الکبری، ثم غلبَ علیه ذلك اللَّقب فحذفوا الطَّامَة و لقبوه بالکبری. و هذا وجه صحیح نقله جماعة من اصحابه ممَّن یوثق بهم، و قال بعضهم هو ممدود بفتح الباء الموحَّدة ای هو نجم الکبراء جمع تکسیر للکبیر، و الصَّحیح الاوَّل. کذا فی تاریخ الامام الیافعی، رحمه الله تعالی.» (همان، ص ۴۸۱) و در خصوص زندگی شیخ و اساتید و شاگردان وی سخنانی را بیان می‌کند که در ادامه به آنها اشاره خواهد شد.

در تواریخ قرن دهم تاریخ حبیب السیر ج ۳ ص ۳۵ در خصوص نجم کبری آمده: «نام شیخ نجم الدین احمد ابن عمر الخیوقی است و لقبش کبری و بدان جهت ملقب باین لقب گشت که در وقت تحصیل با هر طالب علمی که بحث میکرد بر وی غالب می‌آمد و بدین سبب او را طامه کبری لقب داده‌اند بعد از آن از کثرت استعمال طامه را انداخته کبری گفتند و بعضی برانند که لقب آنحضرت جناب کبری بود (ای هو النجم الکبری جمع تکثیر للکبر و الصحیح هو اول کذا فی تاریخ الامام الیافعی) و شیخ ولی تراش نیز از القاب آن جناب است و بسبب آن این لقب را بر وی اطلاق کردند که نظرش بر هرکه افتادی بمرتبه ولایت رسیدی مصراع سَک که شد منظور نجم الدین سکان را سرور است و کنیت شیخ نجم الدین ابوالجناب بود... شبی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم را در خواب دید و از آن حضرت استدعای کنیتی نمود و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که ابوالجناب آنجناب پرسید که ابو الجناب مخففه حضرت فرمود که لا مشددة شیخ چون از خواب درآمد از معنی آن کنیت چنان فهم کرد که از دنیا اجتناب میباید.» (تاریخ حبیب السیر، ج ۳ ص ۳۵) در تاریخ رشیدی به ذکر عبارتی از شیخ کبری اکتفا شده بدون هیچ صحبت و بررسی در خصوص شیخ و نام و لقب و زندگی و... (: تاریخ رشیدی، ص ۵۳۴ و ۵۳۵) در تواریخ قرون یازدهم تا سیزدهم حاجی خلیفه در کتاب تقویم التواریخ اشاره به سال شهادت نجم کبری می‌کند و رضا قلی خان هدایت در فهرس التواریخ اشاره به سال شهادت نجم کبری و در سفارت نامه خوارزم اشاره ای در خصوص نجم کبری و

اساتید و شاگردان شیخ و در انداختن مجدالدین بغدادی به رود جیحون و نفرین نجم کبری و حمله مغول و چهار رباعی از نجم الدین کبری می کنند.

۱-۲. شیخ

سال ولادت شیخ را ۵۴۰؟ گفته اند و سال شهادت را مقارن با زمان حمله مغول به خوارزم و توسط مغول در سال ۶۱۸ هـ.ق (تاریخ گزیده ص ۶۶۹، سفارت نامه خوارزم ص ۱۰۹، تقویم التواریخ ص ۱۱۴) بیان کرده اند. که آن نیز جای شک و تردید دارد چراکه در کتاب آثار البلاد وفات شیخ را در سال ۶۱۰ می داند. نام وی را «احمد بن عمر بن محمد» (آثار البلاد ص ۶۰۹، تاریخ السلام ذهبی ج ۴ ص ۳۹۵، شد الازرار ص ۶۸، نفحات الانس ص ۴۸۰، تاریخ حبیب السیر ج ۳ ص ۳۵) ملقب به کبری؛ طامه کبری؛ شیخ ولی تراش؛ شیخ خوارزم و مشهور به «شیخ نجم الدین کبری» و کنیه وی آنچنان که در خواب از رسول دریافت کرده است ابوالجناّب به تشدید نون است به معنی پرهیز کننده از دنیا و از آخرت و ماجرای آن در کتاب نسیم جمال شیخ چنین آمده است که در مجلس سماع حدیث در اسکندریه نشسته بود که از خویش غایب شده و حضرت محمد (ص) را می بیند و نجم کبری از حضرت کنیه خویش را می پرسد و حضرت محمد (ص) کنیه «ابوالجناّب» را برای وی انتخاب می کند.

مصطفی را او شبی در خواب یافت کنیت از احمد، ابوالجناّب یافت

(رک نسیم جمال، ص ۷۸ و سفارت نامه خوارزم، صفحه: ۱۰۸) لقب کبری و طامه کبری از آن جهت برای شیخ اشتهاار یافته است که با هر که به مباحثه و مناظره می پرداخت بر وی فائق می آمده است. (نفحات الانس ص ۴۸۱، حبیب السیر ج ۳ ص ۳۵) یا چنانکه علاء الدوله سمنانی گفته است پیر نجم کبری به علت زیرکی بسیاری که در نجم کبری دید او را به این لقب خوانده است. (دنبال جستجو در تصوف ص ۸۲) لقب دیگری که شیخ داشته «ولی تراش» به دلیل شاگردان برجسته عرفانی شیخ است. چراکه دوازده شاگرد که همگی از بزرگان عرفان دانسته شده اند به وی منتسب هستند. (تاریخ گزیده ص ۶۶۹) و در نفحات جامی آمده است که در غلبات وجد نظر شیخ به هر کس می افتاده است آن شخص به مرتبه ولایت می رسیده است. (نفحات ص ۴۸۱) و در کتاب تاریخ حبیب السیر آمده که چشم باطنی شیخ بر هر کس می افتاد آن شخص به مرتبه ولایت می رسیده است. (حبیب السیر ج ۳ ص ۳۵) لقب دیگر شیخ که در کتب تواریخ دیده شده، شیخ خوارزم است. (تاریخ السلام ذهبی ج ۴ ص ۳۹۵) پس نام کامل شیخ آنچه در کتب تاریخی آمده چنین خواهد بود: «شیخ ابوالجناّب احمد بن عمر بن محمد خیوقی معروف به نجم الدین کبری، طامه کبری، شیخ ولی تراش، شیخ خوارزم» محل تولد شیخ «خیوق» بوده است. ای شهر بخشی از خوارزم است و مردم

خوارزم آن را «خیوه» می نامند. و ذکر شده مردم این شهر اکثراً شافعی مذهب بوده اند. (معجم البلدان ج ۲ ص ۳۳۹) و در دلیل نام خیوه در کتاب الانساب سمعانی در قرن ششم چنین آمده است: «- الخیوی: بکسر الخاء المعجمة و الیاء الساکنه آخر الحروف و فی آخرها الواو، هذه النسبة إلى خیو، هو اسم لجد أبي القاسم یونس بن طاهر بن محمد بن یونس، بن خیو النضری الخیوی البلخی من أهل بلخ الملقب بشیخ الإسلام، سمع أبا القاسم الشابادی و محمد بن علی الجباجانی.» (الانساب ج ۵ ص ۲۶۵)

۲-۲. مراحل تحصیل و اساتید شیخ

در تاریخ گزیده و ظفرنامه یزدی در مراحل عمر و تحصیل شیخ مطلبی بیان نشده است. و آنچه در کتاب حبیب السیر آمده است همان مطالب نفحات الانس جامی است. و جهت همت شیخ در ابتدا علم حدیث بوده است وی همچون بسیاری از بزرگان علم و ادب و عرفان برای درک محضر و کسب فیض از مشرب بزرگان رنج سفرهای طولانی را بر خود هموار کرده است. او در نیشابور از ابوالمعالی فراوی (وفات ۵۸۷) و «محمد بن عمر بن علی طوسی» و در همدان از «حسن بن احمد بن حسن بن احمد بن محمد بن سهل بن سلمه عطار» مشهور به حافظ ابوالعلاء (وفات ۵۶۹) (رک تاریخ الإسلام، ج ۴۴ ص ۳۹۴) که بسیار پاک دامن و وارسته بوده و هیچ گاه مکتب خانه ای دایر نکرده و در منزل خویش درس می داده است و از عظمای زمان خویش بوده است تحصیل علوم حدیثی کرده و «شنید که در اسکندریه محدثی بزرگ هست با اسناد عالی. هم از آنجا [همدان] به اسکندریه رفت و از وی نیز اجازت حاصل کرد.» (نفحات الانس ص ۴۸۳ و حبیب السیر ج ۳ ص ۳۵) در اسکندریه از صدرالدین احمد بن محمد اصفهانی (مشهور به ابوطالب سلفی) (وفات ؟) شافعی مذهب که دارای حافظه بسیار کثیری بوده استماع حدیث نموده است. (رک تاریخ الإسلام، ج ۴۴ ص ۳۹۳ الی ۳۹۵) شیخ در حدیث صاحب اجازه بوده و نام وی در احادیثی که در کتاب غایة المرام و حجة الخصام فی تعیین الإمام من طریق الخاص و العام و کتاب نفحات الأزهار در سلسله راویان سعدالدین حموی دیده می شود. که در این سلسله روایتی نجم کبری از «محمد بن عمر بن علی طوسی» حدیث نقل می کند. (رک «غایة المرام و حجة الخصام فی تعیین الإمام من طریق الخاص و العام») ج ۲ ص ۶۱ و ج ۳ ص ۱۸۶ و ج ۵ ص ۳۲ و ۳۳ و ۸۱ و ۲۳۵ و ج ۶ ص ۱۹۴ و همچنین کتاب نفحات الأزهار ج ۱۰ ص ۳۳۳ و ج ۱۳ ص ۳۳۴ و ج ۱۵ ص ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ج ۱۶ ص ۸۶ و ۸۷)

وی در حین تحصیل علوم حدیث پیش از سال ۵۶۸ (زمان وفات بابا فرج تبریزی) به حضور بابا فرج تبریزی می رسد که باعث به وجود آمدن شوق عرفان و آشنا شدن با علوم غیر رسمی می شود. و ماجرای ملاقات بدین شکل نقل شده است که؛ نجم الدین در تبریز نزد یکی از شاگردان «ابومحمد حسین بن مسعود فراء بغوی» (مشهور به محی السنه صاحب کتاب «شرح السنه») کتاب «شرح السنه» را می خوانده است (این

شاگرد ظاهراً فضل الله بن محمد نوقانی بوده است) و ظاهراً در این ایام است که به طامه کبری ملقب می شود. (نفحات الأنس، ص: ۴۸۱). «درویشی درآمد که وی را نمی شناخت، اما از مشاهده وی تغییر تمام به شیخ راه یافت، چنانکه مجال قرائتش نماند. پرسید که: «این چه کس است؟» گفتند که: «این بابا فرج تبریزی است که از جمله مجذوبان و محبوبان حق است، سبحانه.» شیخ آن شب بی قرار بود. بامداد به خدمت استاد آمد و التماس کرد که: «برخیزید که به زیارت بابا فرج رویم!» (نفحات الأنس، ص: ۴۸۲) وی با استاد و گروهی از همکلاسی های خویش برای دیدن بابا فرج تبریزی عزم خانقاه وی می کنند. «بر در خانقاه بابا فرج خادمی بود بابا شادان نام، چون آن جماعت را دید، درون رفت و اجازت خواست. بابا فرج گفت: «اگر چنانکه به درگاه خداوند- تعالی - می روند می توانند آمد، گو در آید!» شیخ گفت: «چون از نظر بابا بهره مند شده بودم، معنی سخنش دانستم. هرچه پوشیده بودم بیرون آوردم و دست بر سینه نهادم. استاد و اصحاب موافقت کردند. پس پیش بابا فرج درآمدیم و بنشستیم. بعد از لحظه ای حال بر بابا متغیر شد، و عظمتی در صورت او پدید آمد و چون قرص آفتاب درخشان گشت، و جامه ای که پوشیده بود بر وی شکافته شد. چون بعد از ساعتی به حال خود باز آمد، برخاست و آن جامه را در من پوشید و گفت: ترا وقت دفتر خواندن نیست. وقت است که سر دفتر جهان شوی. حال بر من متغیر شد، و باطن من از هر چه غیر حق بود منقطع گشت. چون از آنجا بیرون آمدیم، استاد گفت که: از شرح السنه اندکی مانده است، به دو سه روز آن را بخوان و دیگر تو دانی. چون با سر درس رفتیم، بابا فرج را دیدم که درآمد و گفت: دیروز هزار منزل از علم یقین بگذشتی، امروز باز با سر علم می روی؟ من ترك درس کردم و به ریاضت و خلوت مشغول گشتم. علوم لدنی و واردات غیبی نمودن گرفتم. گفتیم: حیف باشد که آن فوت شود، آن را می نوشتیم. بابا فرج را دیدم که از در درآمد و گفت: شیطان ترا تشویش می دهد. این سخنان را منویس! دوات و قلم را ببنداختم و خاطر را از همه باز پرداختم.» (نفحات الأنس، ص: ۴۸۲ و ۴۸۳)

پس از مرگ بابا فرج این شعله عرفان در دل نجم کبری باعث شده برای کسب علم و در طلب استاد به شهرهای مختلف سفر کند و در دزپول به علت مریضی و عدم پذیرش از سوی مردم به خانقاه شیخ اسماعیل قصری (وفات ۵۸۹) راهنمایی می شود و در بستر مریضی به استراحت می پردازد که شب هنگام با نغمه سماع درویش و دعوت اسماعیل قصری شیخی محدث و اهل فقه و مراسم مذهبی و مخالف با سماع بوده وارد مجلس سماع می شود و مریضی او در همان مجلس سماع از بین می رود که باعث ارادت به اسماعیل قصری می شود. «در طلب مرشد مسافر گشت، و به هر کس که می رسید ارادت درست نمی کرد، به سبب آن که دانشمند بود و سر او به هیچ کس فرو نمی آمد. و چون به ملک خوزستان رسید، در دزپول درآمد و آنجا رنجور شد، و هیچ کس او را مقامی نمی داد که آنجا نزول کند. عاجز گشت، از کسی پرسید که: در این شهر

هیچ مسلمانی نباشد که مردم رنجور و غریب را جای دهد تا من آنجا روزی چند بیاسایم؟ آن کس گفت: اینجا خانقاهی هست و شیخی، اگر آنجا روی ترا خدمت کنند. گفت: نام او چیست؟ گفت: شیخ اسماعیل قصری. شیخ نجم الدین آنجا رفت. او را جای دادند در صفه مقابل صفه درویشان، و آنجا ساکن شد و رنجوری وی دراز کشید و می‌گفت: با این همه از رنجوری چندان رنج به من نمی‌رسید که از آواز سماع ایشان، که من سماع را به غایت منکر بودم و قوت نقل مقام کردن نداشتم. شبی سماع می‌کردند، شیخ اسماعیل از گرمی سماع به بالین من آمد و گفت: می‌خواهی که برخیزی؟ گفتم: بلی. دست من بگرفت و مرا به کنار کشید و به میان سماع برد، و زمانی نیک مرا بگردانید و بر روی دیوارم تکیه داد. من گفتم که: در حال خواهم افتاد. چون به خود آمدم خود را تندرست دیدم، چنانکه هیچ بیماری در خود نمی‌دیدم. مرا ارادت حاصل شد. روز دیگر به خدمت وی رفتم و دست ارادت گرفتم و به سلوک مشغول شدم و مدتی آنجا بودم.» (نفحات الانس ص ۴۸۳ و ۴۸۴) ظاهراً به اشاره اسماعیل قصری وارد خلوت می‌شود اما به سبب تمایلاتی چون پول و لباس و کتاب و دغدغه مطالعه و تالیف کتاب پس از یازده روز از خلوت خارج می‌شود و سپس به دلیل اینکه خویش را از نظر علمی بالاتر از اسماعیل قصری می‌دیده و نسبت به شیخ در دل خویش شک راه می‌دهد شیخ اسماعیل قصری که به فراست باطن این موضوع را متوجه می‌شود نجم کبری را نزد عمار یاسر بدلیسی می‌فرستد (وفات بین ۵۸۲ الی ۶۰۴) «چون مرا از احوال باطن خبر شد و علم وافر داشتم، مرا شبی در خاطر آمد که از علم باطن با خبر شدی، علم ظاهر تو از علم شیخ زیادت است. بامداد شیخ مرا طلب کرد و گفت: برخیز و سفر کن! که ترا بر عمار یاسر می‌باید رفت. من دانستم که شیخ بر آن خاطر من واقف شد، اما هیچ نگفتم و برفتم به خدمت شیخ عمار و آنجا نیز مدتی سلوک کردم.» (نفحات الانس ص ۴۸۴ و ۴۸۵) عمار یاسر صاحب کتاب های ۱. بهجة الطائفة؛ ۲. صوم القلب یا صوم القلوب. سال تولد و وفات شیخ مشخص نیست و در جایی ثبت نشده است. اما با توجه به دیدار نجم کبری با وی این شیخ در قرن ششم می‌زیسته است. و وفات وی را بین ۵۸۲ الی ۶۰۴ ه.ق دانسته اند. عمار یاسر نجم را دعوت به خلوت می‌کند و به او نصیحت می‌کند که خلوت را باید لحد خویش پندارد و با این اندیشه وقتی وارد خلوت می‌شود دیگر از خلوت مگر به اشاره شیخ خارج نمی‌شود. «شیخ من عمار گفت: وقتی وارد خلوت شدی، با خود مگو که بعد از چله ای از آن بیرون می‌آیی، چه هر که با خود چنان بگوید، روز اول بیرون می‌آید، ولی با نفس خود بگو که، این جا تا قیامت گور من توست.» (نسیم جمال (فقره ۱۲۳ الی ۱۲۸ صفحات ۶۱ الی ۶۳) در اینجا ظاهراً ارادت شیخ بیخ عمار یاسر بیش از ارادت وی به اسماعیل قصری است و نجم کبری اشاره به افتادن سایه عظمت شیخ عمار بر خویش در غیاب عمار یاسر می‌کند که باعث افزونی ارادت نجم به عمار شده است: «من در آغاز پیوستن خود به خدمت شیخ عمار در مورد این حالت دو دل بودم که آیا صحیح است یا نه؟ شیخ

به روستایی سفر کرد و سپس به نزد ما بازگشت، وقتی نزدیک شهر شد، وقار و سایه و همت شیخ - چون کوهی که نمی توانستم آن را برتابم - بر من افتاد و به من الهام شد که شیخ مراجعت کرده و به نزدیک شهر رسیده است، یاران را گفتم: برخیزید تا شیخ را پذیرا شویم، که به نزدیک شهر رسیده است، گفتند: چه کسی این خبر را به تو داد؟ گفتم: وقار او بر دل من افتاد، تسخر زنان از این گفته بر من خندیدند، وقتی جدی بودن مرا دیدند، با من برخاستند تا گفته ام را تجربه کنند، از شهر بیرون نشده بودیم که ناگهان شیخ بر روی تپه ای سوار بر اسبی بر ما ظاهر شد، وقتی یاران او را دیدند، تعجب کردند و بر آن چه کرده بودند پشیمانی خوردند.» (نسیم جمال ص ۷۵ و ۷۶ فقه ۱۵۵) و نزد عمار یاسر نیز همان اندیشه برتری علمی به ذهنش خطور می کند که عمار نیز وی را نزد استاد خویش شیخ روزبهان کازرونی مصری (وفات ۵۸۴) می فرستد « [نزد] شیخ عمار... مدّتی سلوک کردم، و آنجا شبی مرا همین به خاطر آمد.] مرا شبی در خاطر آمد که از علم باطن با خبر شدم، علم ظاهر تو از علم شیخ زیادت است] بامداد شیخ عمار فرمود که: نجم الدین برخیز، به مصر رو به خدمت روزبهان! که این هستی را وی به سلّی از سر تو بیرون برد.» (نفحات الانس ص ۴۸۴ و ۴۸۵) که در آنجا به خاطر شیوه وضو شیخ کازرونی به او شک می کند اما به واسطه حذاقت شیخ کازرونی نجم کبری در واقعه ای خویش را در صحرای محشر می بیند و به او گفته می شود هرکس که پیرو شیخ کازرون مصری است نجات پیدا می کند پس دست ارادت به شیخ روزبهان می دهد. «برخاستم و به مصر رفتم. چون به خانقاه وی در رفتم، شیخ آنجا نبود و مریدان او همه در مراقبه بودند، هیچ کس به من نپرداخت. آنجا کسی دیگر بود، از وی پرسیدم که: شیخ کدام است؟ گفت: شیخ در بیرون است و وضو می سازد. من بیرون رفتم شیخ روزبهان را دیدم که در آب اندک وضو می ساخت. مرا در خاطر آمد که: شیخ نمی داند که در این قدر آب وضو جائز نیست، چگونه شیخی باشد؟ او وضو تمام ساخت و دست بر روی من افشاند. چون آب به روی من رسید، در من بیخودی پیدا شد. شیخ به خانقاه درآمد، من نیز درآمدم و شیخ به شکر وضو مشغول شد. من بر پای بودم منتظر آن که شیخ سلام باز دهد، او را سلام کنم. همچنان بر پای ایستاده غایب شدم دیدم که: قیامت قائم شده است، و دوزخ ظاهر گشته، و مردمان را می گیرند و به آتش می اندازند، و بر این راهگذر آتش پشته ای است و شخصی بر سر آن پشته نشسته است، و هر که می گوید که: من تعلق به وی دارم، او را رها می کنند و دیگران را در آتش می اندازند. ناگاه مرا بگرفتند و بکشیدند. چون آنجا رسیدم گفتم: من تعلق به وی دارم. مرا رها کردند. من بر پشته بالا رفتم دیدم که شیخ روزبهان است. پیش او رفتم و در پای او افتادم. او سیلی سخت بر قفای من زد، چنانکه از قوت آن به روی در افتادم، و گفتم: بیش از این اهل حق را انکار مکن! چون بیفتادم، از غیب باز آمدم. شیخ سلام نماز داده بود. پیش رفتم و در پای او افتادم. شیخ در شهادت نیز همچنان سیلی بر قفای من زد و همان لفظ بگفت. آن رنجوری از باطن من برفت. بعد از آن امر کرد مرا که: بازگرد و به

خدمت شیخ عمّار روا! و چون بازمی‌گشتم، مکتوبی به شیخ عمّار نبشت که: هر چند مس داری می‌فرست تا زر خالص می‌گردانم و باز بر تو می‌فرستم.» (نفحات الانس ص ۴۸۴ و ۴۸۵) و نجم کبری داماد شیخ روزبهان کازرونی مصری می‌شود. و صاحب دو فرزند می‌شود و سپس به نزد عمار یاسر برگشته و به پیغام شیخ روزبهان را مبنی بر اینکه هر چه مس داری بفرست و زر تحویل بگیر. «بعد از آن امر کرد مرا که: بازگرد و به خدمت شیخ عمّار روا! و چون بازمی‌گشتم، مکتوبی به شیخ عمّار نبشت که: هر چند مس داری می‌فرست تا زر خالص می‌گردانم و باز بر تو می‌فرستم.» (نفحات الانس، ص ۴۸۴ و ۴۸۵) و پس از شیخ عمار به نزد اسماعیل قصری مراجعت می‌کند. و در سال ۵۸۵ ه. ق به خوارزم رجعت می‌کند و تا آخر عمر در آنجا مشغول به وعظ و ارشاد می‌شود.

پس اساتید شیخ عبارتند از:

۱. در همدان از حافظ بن ابوالعلا
۲. در همدان از محمدبن بنیمان
۳. استماع حدیث در اسکندریه از ابوطاهر سلفی
۴. در نیشابور از ابوالمعالی فراوی
۵. استماع حدیث در نیشابور از محمد بن عمر بن علی طوسی (در هیچ کتابی به غیر از کتب حدیثی به او اشاره نشده است).
۶. در تبریز نزد یکی از شاگردان محیی السنه، که سندی عالی داشت، کتاب شرح السنّه را می‌خواند. ظاهراً فضل الله بن محمد نوقانی است.
۷. در تبریز بابافرج تبریزی
۸. مرشد وی در دزفول شیخ اسماعیل قصری
۹. عمار یاسر بدلیسی
۱۰. شیخ روزبهان کازرونی مصری

۲-۳. شاگردان سلوکی شیخ:

کتاب های که در خصوص شاگردان شیخ سخن به میان آورده اند اشاره کرده اند که شیخ دارای دوازده شاگرد بوده اما هیچکدام بیش از هفت شاگرد نام نمی‌برند. فقط رضا قلی خان هدایت در قرن یازدهم اسم ده شاگرد و نه دوازده شاگرد را می‌برد.

در تاریخ گزیده اسم هفت نفر آمده و اینکه همه آنها شاگردان نجم کبری باشند و در اسامی همین هفت نفر نیز اما و آگرهایی وجود دارد کسانی مثل بهاء‌ولد پدر مولانا جلال الدین بلخی و یا عطار نیشابوری که هنوز هم بر سر شاگردی آنها بحث وجود دارد. اما آنچه در کتب تاریخی آمده: « شیخ نجم الدین کبری - او را ولی تراش گفته‌اند. در مدت عمر دوازده کس را بمریدی قبول کرده اما همه مشایخ کباراند چون شیخ مجد الدین بغدادی و شیخ سعد الدین حموی و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ سیف الدین باخرزی و شیخ نجم الدین دایه و شیخ جمال الدین گیلی و مولانا جلال الدین بهاء‌ولد و امثال ایشان.» (تاریخ گزیده، ص ۶۶۹)

در کتاب حبیب السیر اشاره به اسم چهار نفر می‌کند و به علاوه شصت نفر دیگر که اسمی از آنها نمی‌برد و چنین آمده است: «چون آن لشکر قیامت اثر نزدیک خوارزم رسیدند شیخ نجم الدین و شیخ سعد الدین حموی و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ سیف الدین باخرزی و بعضی دیگر از اعظام اصحاب را که زیاد بر شصت نفر بودند رخصت داد که از آن ولایت بیرون روند ایشان گفتند چه شود اگر حضرت شیخ دعا کند.» (تاریخ حبیب السیر، ص ۳۶ و ۳۷) در سفارت‌نامه خوارزم اشاره به ده شاگرد شیخ می‌کند و از بیان دوازده شاگرد عاجز است و آن را به «کتب قوم» که در خصوص آنها مبسوط سخن گفته اند ارجاع می‌دهد که در تحقیق حاضر مشاهده می‌کنید که آنچه در کتب تاریخی ذکر شده مشخص می‌کند که یا رضا قلی خان کتابی داشته که ما اکنون نداریم یا ادعای بی‌اساسی کرده است: «دوازده نفر از میردان وی به درجه ارشاد رسیده‌اند، از جمله: شیخ مجدالدین بغدادی خوارزمی و شیخ نجم الدین رازی مشهور "به دایه" و شیخ سیف الدین باخرزی و شیخ سعد الدین حموی و رضی الدین علی لالای غزنوی بنی عم حکیم سنایی و بابا کمال خجندی و جمال الدین سهیل گیلی و نور الدین عبد الرحمن اسفراینی و شیخ احمد جوزقانی و مولانا بهاء الدین محمد پدر مولانا جلال الدین محمد بلخی صاحب مثنوی مشهور، و ذکر حال هر یک در کتب قوم مبسوط است و مراد من بنده ذکر شهادت شیخ است.» (سفارت‌نامه خوارزم، صفحه: ۱۰۹)

شاگردان و دست‌پروردگان شیخ عبارتند از:

۱. شیخ مجدالدین بغدادی: مشهورترین شاگرد شیخ کبری است و در زمان شیخ دارای مجلس وعظ و تذکر بوده و برادر مجدالدین بغدادی یعنی بهاء‌الدین منشی معروف دربار خوارزمشاه بوده است. ذکر شده که مجدالدین دارای ثروت بسیاری بوده و املاک بسیاری وقف صوفیه کرده و باعث گسترش مکتب کبرویه بوده است. گفته شده به دستور نجم کبری برای ارشاد به نیشابور رفته که همان جا است که عطار نیشابوری به وی دست ارادت می‌دهد. ظاهراً بین مجدالدین و نجم کبری کدورتی پیش می‌آید و داستان به شرح نفعات الانس از این قرار است که مجدالدین در مجلسی که سکر بر وی غالب شده بود خود را چون مرغ دریایی می‌خواند و نجم کبری را چون مرغ خانگی که بر لب دریا ایستاده و قادر به ورود به دریا نیست «ما بیضه بط بودیم

بر کنار دریا، و شیخ ما - شیخ نجم الدین - مرغی بود. بال تربیت به سر ما فرود آورد تا از بیضه بیرون آمدیم. ما چون بچه بط بودیم در دریا رفتیم، و شیخ برکنار بماند.» (نفحات الانس ص ۴۸۸ و ۴۸۹) و زمانی که این داستان به گوش نجم کبری رسانده می شود نجم کبری عاقبت وی را پیشگویی می کند و می گوید «در دریا میراد!» و مجدالدین از این سخن خویش پشیمان شده و جهت عذرخواهی در حالی از احوال خویش نجم کبری به رسم درویشان جهت عذرخواهی می رود: «شیخ مجد الدین پای برهنه بیامد و طشتی پرآتش کرد و بر سر نهاد و به جای کفش بایستاد. شیخ [نجم کبری] به وی نظر کرد و فرمود که: «چون به طریق درویشان عذر سخن پریشان می خواهی، ایمان و دین به سلامت بردی، اما سرت برود و در دریا میری و ما نیز در سر تو شویم، و سرهای سرداران و ملک خوارزم در سر تو شود و عالم خراب گردد.» (نفحات الانس ص ۴۸۹) مجالس مجدالدین طرفداران زیادی داشته و حتی عده ای از اهل سیاست نیز در مجالس وی حاضر می شدند و یکی از این اشخاص معروف مادر محمد خوارزمشاه بوده و ظاهراً رابطه و علقه ای بین آنها پیش آمده که حتی ذکر شده مادر خوارزمشاه به عقد شیخ مجدالدین درآمده و اصلی ترین علت کشته شدن مجدالدین توسط خوارزمشاه همین مسئله ذکر شده است. در تاریخ گزیده در ذکر حوادث سال ۶۰۹ از شیخ مجدالدین ذکر شده که خوارزمشاه: «هم درین سال شیخ مجد الدین بغدادی را، جهت آنکه زن سلطان، او را با مادر سلطان، متهم کرد بکشت.» (تاریخ گزیده، ص ۴/۳)

مجدالدین در سال ۶۰۶ یا ۶۱۶ ه.ق به دستور محمد خوارزمشاه در جیحون غرق می شود. و این حادثه را بسیار هولناک و تاسف بار توصیف کرده اند و نجم کبری از این ماجرا بسیار دل آزرده می شود و حتی گفته شده محمد خوارزمشاه را نفرین می کند و محمد خوارزمشاه جهت عذر خواهی به نزد نجم الدین کبری می رود و از وی طلب آمرزش می خواهد و نجم کبری او را از خویش می راند و به عذر خواهی وی توجهی نمی کند. و تاریخ سازان گفته اند حمله مغول ناشی از این عمل کریه محمد خوارزمشاه و نفرین نجم کبری بوده است. و البته با عظمت مقام نجم کبری نفرین کردن دور از ذهن می آید. زندگی و قتل مجدالدین از زبان صاحب تاریخ گزیده: «شیخ مجد الدین بغدادی [از دیهی است بغداد نام از توابع خوارزم. و بهاء الدین بغدادی، صاحب ترسل که منشی خوارزمشاه بود، برادر اوست.] شیخ مجد الدین، در ثلاث عشر و ستمائة، بعهد ناصر خلیفه، بتهمت آنکه با مادر خوارزمشاه [تعشوق ورزیده]، بحکم خوارزمشاه محمدخان بن تکش شهید شد. بعد از قتلش خوارزمشاه پشیمان شد و بخدمت شیخ نجم الدین کبری رفت و گفت چنین خطائی از من صادر شده دیت خون او چه باشد؟ شیخ گفت جان من و جان تو و جان اکثر اهل جهان بدیت خون او نشاید. چون ناکردنی کرده شد تدارک پذیر نبود. از اشعار شیخ مجد الدین بغدادی است علیه الرحمة و الرضوان:

يك موی ترا هزار صاحب هوس است
تا خود بتوزین جمله کرا دسترس است
آن کس که بیافت دولتی یافت عظیم
وان کس که نیافت درد نیافت بس است

(تاریخ گزیده)

این واقعه در کتاب ظفرنامه یزدی چنین آمده است: «از جمله حرکات ناصواب که از سلطان محمد صادر شد، آن بود که به واسطه تهمتیه که بر شیخ مجد الدین بغدادی بستند نسبت با ترکان خاتون مادرش، شبی در مستی به قتل آن بزرگ دین رخصت نمود و صباح چون هشیار شد از آن معنی پشیمان شده، طبقی پر از زر و جواهر پیش شیخ نجم الدین کبری فرستاد که درویشان سفره کنند و این جریمه که بی اختیار واقع شده عفو نمایند. شیخ فرمود که: «خون‌بهای او زر و جواهر نیست بلکه سر آن کس است، یعنی سلطان و من و چندین هزار خلائق و قلاع زرنگ و خوارزم و هرات و شیراز و سپاهان و اردبیل و قم و کاشان و آذربایجان و ری و نیشابور و گیلان و یزد و بغداد. گفته بودند که شیخ برهان کاشی، گفتند که پادشاهم عالم سوخت و چون عرض احوال کردند شیخ مراقب شدند.» (ظفرنامه یزدی ج ۱ ص ۱۰۹)

و در کتاب سفارت نامه خوارزم چنین آمده است: «چون به حکم سلطان محمد خوارزمشاه، مجد الدین بغدادی را در رود جیحون انداختند شیخ نجم الدین بر خوارزمشاه نفرین کرد، و لشکر تاتار قصد خوارزم کردند...» (سفارت نامه خوارزم، صفحه: ۱۰۹) در کتاب بستان السیاحه به نقل از روضه الصفا مطالبی در خصوص قتل مجدالدین بغدادی و سخنان نجم کبری و سلطان محمد خوارزمشاه و حمله مغول بیان می کند: «مناسب مقامست حکایت شیخ مجد الدین بغدادی رحمة الله علیه در کتاب روضة الصفا مسطور است که شیخ مجد الدین مرید شیخ نجم الدین کبری خوارزمی قدس سرّه بود بنا بر فساد اهل فساد و سعایت حساد سلطان محمد خوارزم شاه آن ولایت مآب را قتل نمود آنکاه نادم و پشیمان شده به خدمت شیخ نجم الدین آمد و عرض کرد که اگر دیت خواهی اینک زر و اگر قصاص کنی اینک سر شیخ فرمود که دیت فرزندم شیخ مجد الدین زر نیست و قصاص او سر من و سر تو و سر سروران دولت تو و سر اهالی مملکت تو است بعد فرمود وَ كَانُ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا* اندک زمانی گذشت که چنکیز خان از مغولستان ظهور یافته بخوارزم آمد و کرد آنچه کرد و شد آنچه شد تفصیل آن در کتب تواریخ بیانست.» (بستان السیاحه، ص ۶۶)

۱. شیخ رضی الدین علی لالا: وی را شاگرد نجم الدین کبری و مجدالدین بغدادی هر دو دانسته اند و با مرگ مجدالدین سلسله کبرویه و شیخ این سلسله رضی الدین است و این سلسله از طریق وی ادامه پیدا می کند. وی ابتدا شاگرد مجدالدین بغدادی بوده و پس از فوت وی تحت تربیت مستقیم نجم کبری قرار می گیرد. و اجازه ارشاد از هر دو شیخ؛ مجدالدین بغدادی و نجم کبری داشته است. در خصوص شیخ

رضی الدین بسیار غلو شده است و گفته شده به صحبت بسیاری از مشایخ زمان خویش رسیده و از ۱۲۴ نفر از مشایخ کامل خرقة گرفته است. و شاید به این شکل می خواسته اند کامل بودن این شیخ و سلسله را توجیه کنند که با وجود دیدن این همه مشایخ و گرفتن خرقة از آنها در انتها سفره ارشاد کبرویه را گسترش می دهد. وفات وی را در سال ۶۲۴ ه.ق در اسفراین دانسته اند.

۳. ابو المعالی سیف الدین سعید بن مطهر باخرزی (سیف الدین باخرزی): وی یکی دیگر از شاگردان معروف و بزرگ نجم کبری است و از خلفای وی بوده و اجازه ارشاد از شیخ کبری داشته است. در کتب حدیثی سلسله روایات و احادیثی به واسطه سیف الدین از نجم کبری روایت شده است. و آمده است که شیخ نجم الدین کبری در حق وی گفته که مقام تو چنان بالا خواهد رفت که پادشاهان در رکاب تو خواهند دوید و برای آن داستانی بدین قرار وجود دارد: « شیخ العالم سیف الدین باخرزی قدس سره که از اجداد کرام ابن آصف عالی مقام است از آنجا بوده و مرید شیخ نجم الدین کبری قدس سره است. و مقامات بس عالی و درجات عظیم متعالی داشته. و [در مقامات شیخ نجم الدین کبری خوانده‌ام که وقتی از برای شیخ نجم الدین کنیزک چینی هدیه آوردند شیخ باصحاب فرمود که ما امشب بلذت مشروعه مشغول خواهیم شد درویشان نیز باید که موافقت نموده ترك ریاضت کنند و براحث مشغول شوند. شیخ سیف الدین ابریق بزرگ پرآب کرده بر دست گرفت و همه شب بر در حرم حضرت شیخ استاد تا سحر که شیخ نجم الدین بیرون آمد او را دید که ابریق آب بر دست دارد شیخ گفت ای فرزند نه ما فرمودیم که درویشان امشب براحث مشغول باشند تو چرا بدین ریاضت شب گذرانیدی شیخ سیف الدین گفت من راحتی بهتر از این نمیدانم که یکشب در آستانه شما خدمت کنم شیخ نجم الدین فرمود که آری ترا بدرویشان این نوع ارادتی هست زود باشد که پادشاهان در رکاب تو پیاده بدوند، تا بعد از وفات شیخ نجم الدین شیخ سیف الدین مرشد و مقتدای شیخ و پیشوای ماوراء النهر گشت روزی پادشاه آنجا را واقعه پیش آمد اسبی بس خوب داشت نذر شیخ کرد، بعد از کفایت آن مهم اسب را بدر خانقاه شیخ آورد و گفت اسبی پادشاهانه آورده‌ام و نذر دارم که بر اسب خود شیخ را سوار کنم شیخ از خانقاه بیرون آمد و پادشاه رکاب اسب گرفت تا شیخ سوار شد اسب تندی کرد و عنان از دست شیخ برپود و مقداری راه بدوید پادشاه رکاب اسب گرفته میدوید تا اسب ساکن شد بعد از آن شیخ گفت اسب را گناهی نیست شبی حضرت شیخ ما فرموده بود که روزی آید که پادشاهان در رکاب تو پیاده بدوند اکنون این واقعه اثر آن نفس است که بظهور آمد. و شیخ سیف الدین مصنفات شورانگیز و اشعار شوق‌آمیز بسیار دارد. و این يك رباعی جهت تبرك مسطور میگردد.

تا کی بود این جور و جفا کردن تو وین بی سببی خلایق آزدن تو

تیغی است بدست اهل حق خون آلود
گر در تو رسد خون تو در گردن تو»

(کتاب روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ج ۱ ص ۲۲۳ الی ۲۲۵)

در خصوص مقام وی در کتاب تحریر تاریخ و صاف چنین آمده است. « شیخ الشیوخ سیف الدین الباخری رحمه الله علیه که مقتدای عهد و قطب دوران و در شیوه تذکیر تقریری بلند داشت، در عهد آلفو در عاشورای ۶۶۱ به جهان باقی رحلت فرمود.» (تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۴) و در خصوص وی در کتاب رشحات عین الحیات (ترجمه)، ج ۱، ص: ۵۴ و ۵۵) آمده که وی از « کبار اصحاب شیخ نجم الدین کبری بوده است قدس الله تعالی روحهما معاصر بوده» به سبب مقام وی او را شیخ عالم می خواندند. (زبدة التواریخ، حافظ ابرو، ص؟؟؟) سال وفاتش را چنین گفته اند: « وفاتش در سنه ثمان و خمسین و ستمایه و قبرش در بخاراست. (روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱ ص ۲۲۳ الی ۲۲۵) و محل دفن وی در در فتح آباد بخارا است.

۴. شیخ سعد الدین حموی: از شاگردان معروف نجم کبری است. و اجازه ارشاد از شیخ داشته و ذکر شده در دومین خلوت خویش به دستور نجم کبری برای ارشاد به بخارا فرستاده می شود. وی با سعدالدین با صدرالدین قونوی ملاقات و مودت داشته است. در تاریخ گورکانیان هند نام سعدالدین هم ردیف با ابن عربی ذکر شده است. آثار وی عبارت است از: «بجنجل الارواح و نقوش الالواح»، «سکینه الصالحین»، «قلب المنقلب»، «کشف المحجوب»، «محبوب المحبین و مطلوب الواصلین» است. کتاب سجنجل الارواح وی نشان از تبحر سعدالدین در علوم غریبه دارد و جامی ذکر می کند این کتاب حاوی نقوش و جداولی است که عقل و فکرت از درک آن عاجز است. (نفحات الانس، ص ۴۹۳ و نفحات الانس عربی ص ۵۸۵)

۵. شیخ نجم الدین دایه: وی از شاگردان معروف این سلسله است و به واسطه مجدالدین بغدادی به این سلسله منتسب است. وی به سبب اثری مثل مرصاد العباد در انتقال مفاهیم عالی کبرویه بسیار نقش داشته است. وی در آثارش هیچگاه نامی از مجدالدین بغدادی و ارادت به وی نمی برد و مطالبی که به وضوح از نجم کبری نقل کرده و اسمی از نجم کبری نمی برد. مرصاد العباد وی به سبب دسته بندی کردن مطالب و اختصاص هر مطلبی در فصلی جداگانه و شرح و تفسیر آن یکی از آثار بی نظیر تا زمان خویش محسوب می شده و هنوز هم به عنوان کتابی مرجع مورد استفاده است. شیخ در اثر حمله مغول بدون آنکه خان و مان و اهل منزل را جمع کند به همراه تنی چند از دوستان یا اطرافیان حکومتی خویش فرار را بر قرار ترجیح می دهد برخلاف پیر و استاد خویش نجم کبری که پایداری و شهادت را انتخاب می کند وی فرار بدون خانواده را ترجیح داده است.

۶. شیخ جمال الدین گیلی: از خلفای نجم کبری است. وقتی عزم رفتن به نزد نجم کبری داشته در راه در عالم رؤیا نجم کبری را می بیند که به وی می گوید «پشته بینداز و بیا» و جمال الدین متوجه می شود که منظور شیخ کبری از پشته کتاب هایی است که جمال الدین جهت مطالعه به همراه خویش می برده است. پس آنها را در جیحون می اندازد و سپس نزد نجم کبری می رود. و نجم کبری لقب «عین الزمان» را به وی داده است. (نفحات الانس، ص ۴۹۷)

۷. الأمام فخر الدین محمد بن عمر بن الحسین الرّازی: در کتاب شد الإزار في حط الأوزار عن زوار المزار اشاره به یکی از شاگردان شیخ کبری می کند که از نجم الدین خرقه گرفته و جهت ارشاد به شیراز بازگشته است این شاگرد فقط در همین کتاب دیده شده و در هیچکدام از کتب تاریخ ادبیات به وی اشاره ای نشده است و در اینجا اولین بار است که ما نام این شاگرد را ذکر می کنیم. وی در خصوص این شاگرد ذکر شده «کان اماما عالما زاهدا قد سافر و کتب و صحب الأمام فخر الدین محمد بن عمر بن الحسین الرّازی و نقل عنه العلوم و قیل کان نساخا لمؤلفاته، ثم ترک صحبته و لازم الشیخ نجم الدین ابا الجناب احمد بن عمر الصّوفی الخیوقی الخوارزمی و لبس عنه الخرقه وقرأ علیه مصنفاته ورجع الی شیراز و اقام و افاد» یعنی وی از عالمان و زاهدان روزگار خویش بوده و از علم فخر رازی نیز بهره داشته و در طریقت شاگرد نجم کبری بوده و از وی خرقه گرفته است.» (شد الإزار في حط الأوزار عن زوار المزار، ص ۶۸)

۸. بهاء ولد پدر مولانا جلال الدین بلخی: به علت همزمان بودن و نزدیک بودن محل اقامت این دو بزرگ ذکر شده که وی به ملاقات نجم کبری رسیده و اجازه ارشاد از شیخ داشته است. و از طریق وی و بابا کمال جندی [شیخ شمس تبریزی] مولانا جلال الدین را از شاگردان سلسله کبرویه دانسته اند. به علت ذکر «الله» بهاء وی را از شاگردان نجم کبری ندانسته اند اما عده ای مخالف این نظریه هستند. این داستان ها که بهاء ولد و مولوی و بابا کمال جندی شاگردان سلسله کبرویه هستند ابتدا در کتاب نفحات الانس و سپس در کتاب بستان السیاحه و سپس در سفارت نامه خوارزم دیده شده است.

در کتاب بستان السیاحه داستان این ارادت چنین آمده است: « ذکر شیخ بهاء الدین ابن شیخ حسین مخفی نماند که نسب مولانا بهاء الدین به ابو بکر خلیفه اول می رسد بر این موجب بهاء الدین محمد ابن شیخ حسین بن احمد بن محمود بن مسیب بن مطهر بن حماد بن عبد الرحمن بن ابو بکر آن بزرگوار ابا عن جدّ از علمای عالی مقدار بلخ بودند و شیخ حسین که پدر بهاء الدین و جدّ جلال الدین بود به غایت متقی و پرهیزکار و زخارف دنیوی در نظرش بی اعتبار بود نقل است که در عالم واقعه حضرت رسول (ص) خوارزمشاه را فرمود که ما دختر تو را بشیخ حسین عقد نمودیم تو نیز قبول کن من الاتّفاق وزیر خوارزمشاه همان خواب را مشاهده نمود و شیخ حسین نیز در خواب مشاهده کرد که حضرت فرمود که صبیّه خوارزمشاه را به تو تزویج کردیم و

خوارزمشاه بفرموده آن حضرت صبیّه خود را بنکاح شیخ حسین درآورد و حضرت وهّاب شیخ بهاء الدّین را بدو عطا کرد و چون بهاء الدّین بسنّ رشد و تمیز رسید بتحصیل علوم مشغول شده در اندک زمان در اکثر علوم رسمیه ماهر گردید و چون از علوم ظاهری حظّی ندید لاجرم به خدمت شیخ نجم الدّین کبری شتافت و از یمن توجّه آن جناب درجه عالی یافت در کتب اخبار آمده که شیخ احمد خطیب جدّ شیخ بهاء الدّین مرید شیخ احمد غزّالی بوده و کسب معارف و حقایق از خدمت ایشان نموده شیخ حسین تحصیل فضائل و کمالات نزد پدر خود نمود و شیخ بهاء الدّین بعد از کسب علوم رسمیه و فنون ادبیه نخست تلقین ذکر از پدر خود شیخ حسین گرفته آنکاه به خدمت شیخ السّیوخ نجم الدّین خوارزمی رفته و از آن جناب تلقین یافته و از حسن متابعت باعلی مرتبه شتافته و جناب شیخ نجم الدّین او را اذن ارشاد هدایت فرمود و شیخ بهاء الدّین بفرموده شیخ بشهر بلخ آمده و مدّتها در آن دیار متمکّن بوده و بدرس و فتوی نیز اشتغال می نمود و از جهة ارشاد عباد عقد مجالس نصایح و مواعظ می ساخته و باحوال طوایف بنی آدم می پرداخته سلطان محمّد خوارزمشاه از جمله مریدان و معتقدان بوده و در اکثر ایام مجلس موعظت با فخر الدّین رازی شکاک که استاد سلطان بوده حاضر می شده و شیخ بهاء الدّین در اثنای موعظت مذهب حکمای یونان را مذمت می فرموده و می گفته که جمعی کتب سماوی را در پس پشت انداخته و اقاویل مندرسه فلاسفه را پیشنهاد ساخته اند چگونه امید نجات داشته باشند فخر رازی را از این کلمات عرق حسد در جسد می جنبید و کرد این مطلب می گردید که اعتقاد سلطان را بشیخ تباه کردند و جمعیت شیخ را پریشان کند تا روزی که سلطان به زیارت شیخ بهاء الدّین آمده ازدحام عظیم دید و شکوه شیخ بهاء الدّین بنظر سلطان بزرگ رسیده بفخر رازی گفت که بی حد کثرتی مشاهده می شود فخر رازی فرصت یافته عرض نمود که اگر دفع این کثرت نشود بارکان دولت خلل رسد این سخن بر مزاج سلطان به غایت اثر کرد و فرمود که تدبیر این چگونه باید بدست آورد گفت صواب آنست که کلید خزاین و قلاع و بقاع را به خدمتش ارسال نمایند و بکوئید امروز جمعیت و کثرت آن حضرت راست و بواسطه استیلاى مریدان و شوکت معتقدان وهنی در امور مملکت پیداست و بجز کلید در دست ما باد و هواست یا کلیدها را نیز قبول فرمائید یا از دار الملك بیرون آئید چون بر این سیاق عمل کردند دمار از روزگار خود برآوردند شیخ بهاء الدّین سخت برنجید کوئید رنجش او و قتل مجد الدّین باعث خرابی و انقراض ملک و دولت او گردید.» (بستان السیاحه، ص ۴۴۹) در کتاب نتایج الافکار در خصوص بهاءولد ذکر شده که به خاطر دشمنی که فخر رازی با عرفا داشته داشته از شهر خویش عزم سفر می کند و به بهانه حج از دیار خوارزم خارج می شود: « شیخ بهاء الدّین، والد ماجد آن حضرت که از خلفای شیخ نجم الدّین کبری - قدس سرّه - است به فضائل صوری و معنوی و کمالات ظاهری و باطنی اشتها داشت و مرجع خاصّ و عامّ بلخ بوده. عروج مرتبه کمالش به حدّی رسید که در عالم رؤیا از حضرت سیّد المرسلین - صلی الله علیه و آله

و اصحابه اجمعین - مبشّر به خطاب سلطان العلماء گردید. علمای آن عهد مثل فخر الدین رازی و غیر ذلك از راه حسد به اتهام او به خروج بر سلطان محمّد، والی بلخ، پرداختند پس سلطان العلماء عزیمت کعبه شریفه پیش نهاد خاطر ساخت. در آن ایام مولانا خردسال بود، بعد فراغت از حجّ به طرف روم شتافته، به قونیه رحل اقامت افکند...» (تذکره نتایج الافکار، ص ۱۸۷)

۹. فریدالدین محمد بن ابراهیم نیشابوری معروف به عطار: در خصوص رسیدن ارادت عطار به نجم الدین کبری و قرار گرفتن عطار در سلسله کبرویه به واسطه مجدالدین بغدادی در کتاب بستان السیاحه چنین آمده است: « ذکر بحر الحقائق و الاسرار شیخ فرید الدین محمّد ابراهیم العطار آن جناب اعرف عرفای روزگار بود و در مراتب فقر و فنا تسلیم و رضا کمتر کسی با او برابری می نمود... آن جناب را مرتبه عالی و مشرب صافی بود و سخن او را تازیانه اهل سلوک گفته اند و در علوم شریعت و فنون طریقت یکانه و در شوق و نیاز و سوز و کداز شمع شبستان زمانه بود اصل آن بزرگوار از قریه کدکن از توابع آن دیار است و خرقة از دست شیخ مجد الدین بغدادی پوشیده و ناب عرفان از جام شیخ نجم الدین کبری نوشیده و در طفولیت نظر از قطب الدین حیدر یافته از کلمات مولانا رومی است که روح منصور بعد از صد و پنجاه سال بروح شیخ عطار تجلی نموده و مرتبی او بوده در روزگار سلطان سنجر در سنه پانصد و سیزده تولّد شده و مولانا رومی بسیار معتقد او بوده چنانکه فرموده.» (بستان السیاحه، ص ۵۶۷) در کتاب نتایج الافکار ذکر می شود که عطار ابتدا به خدمت شیخ اکاف می رسد و پس از آن به خدمت مجدالدین بغدادی می رسد: «شیخ... به خدمت رکن الدین اکاف که از عرفای عهد بود، بهره اندوز گردید؛ و پس از آن به حلقه ارادت شیخ مجد الدین بغدادی خلیفه حضرت نجم الدین کبری - قدس سرهما - درآمده، به کسب کمالات نامتناهی کوشید و مدّتی به ریاضت و مجاهدات بیش از پیش گذرانید.» (تذکره نتایج الافکار، ص ۵۰۰)

۱۰. بابا کمال جندی: پس از کسب اجازه ارشاد از نجم کبری به جُند رفته و در آنجا به ارشاد خلق می پرداخته است. وی شیخ شمس تبریزی است و به سبب دعای بابا کمال شمس با مولوی ملاقات داشته است. و ماجرای آن در کتاب **نفحات الانس چنین ساخته و پرداخته شده است:** «گویند در آن وقت که مولانا شمس الدین در صحبت بابا کمال بوده، شیخ فخر الدین عراقی نیز به موجب فرموده شیخ بهاء الدین زکریّا آنجا بوده است، و هر فتحی و کشفی که شیخ فخر الدین عراقی را روی می نمود آن را در لباس نظم و نثر اظهار می کرد و به نظر بابا کمال می رسانید، و شیخ شمس الدین از آن هیچ چیز را اظهار نمی کرد. روزی بابا کمال وی را گفت: «فرزند شمس الدین از آن اسرار و حقایق که فرزند فخر الدین عراقی ظاهر می کند، بر تو هیچ لایح نمی شود؟» گفت: «بیش از آن مشاهده می افند، اما به واسطه آن که وی بعضی مصطلحات ورزیده، می تواند که آنها را در لباسی نیکو جلوه دهد، و مرا آن قوت نیست.» بابا کمال فرمود که: «حقّ - سبحانه و

تعالی - ترا مصاحبی روزی کند که معارف و حقایق اولین و آخرین را به نام تو اظهار کند، و ینابیع حکم از دل او بر زبانش جاری شود و به لباس حرف و صوت درآید. طراز آن لباس نام تو باشد.» (نفحات الانس ص ۵۳۶ و ۵۳۷) و در بستان السیاحه چنین آمده است: «سلسله مولویه شیخ حسام الدین حلبی و شیخ صلاح الدین زکوب و شیخ بهاء الدین ولد و هر سه مرید مولانا جلال الدین رومی بودند و او از شمس الدین تبریزی و او از بابا کمال الدین جندی و او از شیخ نجم الدین کبری» (بستان السیاحه، ص ۴۴۴۴؟)

۱۱. نورالدین عبدالرحمن اسفراینی: وی که در سال ۶۳۹ به دنیا آمده نمی تواند شاگرد مستقیم نجم کبری باشد بلکه وی شاگرد شیخ رضی الدین لالا بوده است. پس سخن رضا قلی خان هدایت در سفارت نامه خوارزم ص ۱۰۹ که نورالدین را شاگرد نجم کبری می خواند اشتباه است.

۱۲. احمد جورقانی: وی نیز از شاگردان رضی الدین لالا است و با توجه به سال ولادت وی (۵۹۷-۶۶۹) نمی تواند انتظار داشت که در سنی چنین اندک با نجم کبری ملاقات کرده باشد و از خلفای وی قرار گرفته باشد. و این هم از رضاقلی خان هدایت نقل شده است.

تمام آنچه که در خصوص شاگردان شیخ در کتب تاریخی مهم آمده همان است که در بالا ذکر شد.

۴-۲. شاگردان غیر سلوکی شیخ:

با توجه به اینکه شیخ در حدیث نیز صاحب نظر و سلسله روایتی بوده شاگردان به شیخ در خصوص نقل حدیث نام برده شده اند که این مطلب فقط در کتاب نفحات الازهار ذکر شده: «حدّث عنه: عبدالعزیز بن هلاله، وخطیب داریا، ناصر بن منصور العرضی، وسیف الدین البخاری تلمیذه، وآخرون.» (نفحات الازهار ج ۱۶ ص ۸۷)

در خصوص عبدالعزیز بن هلاله مطلبی پیدا نکردم. و اما خطیب داریا در کتاب وافی بالوفیات در دو خط معرفی شده که وی در سال ۶۱۴ وفات یافت. که به وی تفسیر و شرح ابیاتی منتسب است. (رک وافی بالوفیات ج ۱۰ ص ۲۳۸ و ۲۳۹) و باز هم خطیب داریا در کتاب وافی بالوفیات وی را فقیه شافعی که در سال ۶۳۸ فوت کرده معرفی می کند. (رک وافی بالوفیات ج ۱۶ ص ۱۷۹) و در کتاب طبقات الشافعیه از خطیب داریا نام می برد که در سال ۶۴۲ متولد شده و در ۷۲۵ در دمشق درگذشته است. (طبقات الشافعیه ج ۱۰ ص ۴۱) و در مورد ناصر بن منصور العرضی نیز مطلبی پیدا نشد. نیز در خصوص سیف الدین باخرزی در قسمت شاگردان سلوکی شیخ سخن به میان آمده است.

۵-۲. حواشی زندگی شیخ نجم الدین کبری:

۱. در خصوص مناظره فخر رازی و نجم الدین کبری در کتاب «تاریخ الاسلام ذهبی» چنین آمده است: «و لقد اجتمع به الفخر الرازی صاحب التصانیف، و فقیه آخر، و قد تناظرا فی معرفة الله، و توحیده، فأطالا

الجدال، فسألا الشيخ نجم الدين عن علم المعرفة، فقال: واردات ترد على النفوس تعجز النفوس عن ردها. فسأله فخر الدين: كيف الوصول إلى إدراك ذلك؟ قال: ترك ما أنت فيه من الرئاسة والحفظ. أو كما قال له، فقال: هذا ما أقدر عليه. و انصرف عنه. و أما رفيقه فإنه تزهّد، و تجرّد، و صحب الشيخ، ففتح عليه. و هذه حكاية حكاها لنا الشيخ أبو الحسين اليونيني، و لا أحفظها جيدا. «تاريخ الاسلام ذهبى» و در تاريخ شد الازار در خصوص مناظره با فخر رازى چنین آمده است: «كان اماما عالما زاهدا قد سافر و صحب الأمام فخر الدين محمد بن عمر بن الحسين الرازى» يعنى در همين حد و فقط يك جمله بسنده کرده و مطلب ديگرى را ذكر نكرده است. و استاد مطهرى نيز اين ماجرا را چنين نقل مى كند: «نقل شده كه فخر رازى از نجم الدين كبرى تقاضا كرد كه از علم افاضى چيزى به او بياموزد، نجم الدين گفت: اول بايد آن بتها كه در جانتان ريشه دوانده و به آنها علاقه دارى از جان تو بيرون بكشم و مشغول كار شد كه فرياد «لا اطيق لا اطيق» فخر رازى بلند شد.» (يادداشتهاى استاد مطهرى، ج ۱۴ ص ۱۷۴)

۲. ديگر مسئله اى كه در حاشيه زندگى شيخ ديده مى شود مسئله مرگ مجدالدين بغدادى است كه در اين خصوص در قسمت شاگردان نجم كبرى به آن اشاره شد.

۳. ماجراى حمله مغول و نامه و درخواست چنگيزخان بر ترك نجم كبرى ولايت خوارزم را و عدم پذيرفتن شيخ و شهادت شيخ: واقعه مغول را ناصر الدين منشى كرماني در كتاب سمط العلى للحضرة العليا در قرن هشتم «طامه كبرى» مى خواند. (سمط العلى للحضرة العليا، ص ۹۸) و ابن اثير در واقعه مغول و دهشتناك بودن اين واقعه و بلاى بزرگى كه بر سر مسلمانان آمده است مى گويد: «چند سال بود كه از ذكر اين حادثه خوددارى مى كردم زيرا آن را بسيار بزرگ و هولناك مى شمردم و از يادآورى آن اكراه داشتم. لذا در اين راه يك پاى را پيش مى گذاشتم و پاى ديگر را پس مى كشيدم. آخر چه كسى برايش آسان خواهد بود كه خبرگزار مرگ اسلام و مسلمانان باشد؟ چه كسى مى تواند ذكر چنين واقعه اى را ناچيز انگارد؟ بنابراین، اى كاش مادرم مرا نزاده بود يا پيش از بروز اين حادثه، مرده و از ياد رفته بودم...» (تاريخ كامل بزرگ اسلام و ايران ابن اثير جزرى) با چنين اتفاقاتى فرار نجم رازى مسئله غريبى نمى تواند باشد. و يا در كتاب نظام التواريخ چنين آمده است: « چون لشكر خوارزمشاه منهزم شد و متفرق گشتند او به جانب هند رفت و لشكر مغول نيز كمهاى حال معلوم نداشتند و از بسيارى لشكر طرفين، كار بر همگنان شوريده شد و مراجعت كردند. پس سلطان جلال الدين چون شنيد كه مغول برگشت، مراجعت كرد و به پارس آمد و اتابك سعد را بديد و از آن جاىگاه به بغداد رفت. و قاضى بهاء الدين كازرونى و عماد الدين عزيزان از پيش رفته بودند و تصالحي کرده. پس روى به اخلاط نهاد و مدت چهار ماه آن جاىگاه در حصار داشت...» (نظام التواريخ ناصر الدين بيضاوى، ص ۱۳۱) در كتاب روضة اولى الالباب في معرفة التواريخ و الانساب، تاريخ بناكتى در خصوص حمله چنگيز و

پیام چنگیز به شیخ شهادت شیخ این مطالب را بیان می کند: « چنگیزخان... جوجی و جغتای و اوکتای را به جانب خوارزم فرستاد، و میان ایشان مخالفت افتاد و از لشکر مغول بسیار کشته شد. بعد از آن تولوی خان را بفرستاد. چنگیز خان چون آوازه شیخ المشایخ نجم الدین ابو الجنب احمد بن عمر بن محمد بن عبد الله الخیوقی الخوارزمی المعروف بالكبری رحمة الله علیه شنیده بود، بدو پیغام فرستاد که خوارزم را قتل و نهب خواهم کرد، آن بزرگ از آنجا بیرون آید. شیخ مسموم نداشت و در آن غزا شهید شد.» (روضة اولی الالباب فی معرفة التواریخ و الانساب، تاریخ بناکتی، ص ۳۶۷) در کتاب تاریخ السلام چنین آمده است: « و من مناقبه أنه استشهد فی سبیل الله، و ذلك أن التتار لما نزلت علی خوارزم فی ربیع الأول من السنة، خرج فیمن خرج و معه جماعة من مریدیه، فقاتلوا علی باب خوارزم حتی قتلوا مقبلین غیر مدبرین.» (تاریخ الإسلام، ج ۴ ص ۳۹۳) در کتاب ظفرنامه علی یزدی ص ۱۴۳ در خصوص نجم کبری و مغولان چنین آمده است: « وقتی که چنگیز خان لشکر به خوارزم می فرستاد به شیخ نجم الدین کبری - قدس الله سره - پیغام داده بود که لشکر من متوجه آنجاست و شاید که احوال خوارزم به غارت و قتل انجامد، مصلحت

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| چو بد آخر عمر مرد کهن | از آن گونه نگرفت در وی سخن |
| چنان داد پاسخ که هفتاد سال | به خوارزم در بوده ام نیک حال |
| مرّوت چنان می کند اقتضا | که گاه بلا تن دهم در قضا |
| اگر خونم آنجا بخواهند ریخت | ز فرمان یزدان نخواهم گریخت |
| چو شد آتش کینه افروخته | به ارگنج شد خشک و تر سوخته |
| نبد لشکر شاه را تیر و تیغ | ز اندام دانا و نادان دریغ |
| مغل هرگز این پند خواهد شنید | که زهاد را سر نباید برید |

در کتاب نفحات الانس جامی چنین آمده است: « چون کفّار تتار به خوارزم رسیدند، شیخ اصحاب خود را جمع کرد، و زیادت بر شصت بودند، و سلطان محمّد خوارزمشاه گریخته بود. و کفّار تتار پنداشتند که وی در خوارزم است، و به خوارزم درآمدند. شیخ بعض اصحاب را چون سعد الدین حمّوی و شیخ رضی الدین علی لالا و غیر ایشان طلب داشت و گفت: «زود برخیزید و به بلاد خود روید! که آتشی از جانب مشرق برافروخت که تا نزدیک به مغرب خواهد سوخت. این فتنه ای است عظیم که در این امت مثل این واقع نشده است!» بعضی از اصحاب گفتند: «چه شود که حضرت شیخ دعایی کند، شاید که این از بلاد مسلمانان مندفع شود؟» شیخ فرمود که: «این قضایی است مبرم، دعا دفع آن نمی تواند کرد.» پس اصحاب التماس کردند که: «چهارپایان آماده است، اگر چنانچه حضرت شیخ نیز با اصحاب موافقت کند تا در ملازمت ایشان

به خراسان متوجه شوند، دور نمی‌نماید.» شیخ فرمود که: «من اینجا شهید خواهم شد، و مرا اذن نیست که بیرون روم.» پس اصحاب متوجه خراسان شدند. چون کفار به شهر درآمدند، شیخ اصحاب باقی مانده را بخواند و گفت: «قوموا علی اسم الله، نقاتل فی سبیل الله!» و به خانه درآمد و خرقه خود را پوشید و میان محکم بیست، و آن خرقه پیش گشاده بود، بغل خود را از هر دو جانب پرسنگ کرد و نیزه به دست گرفت و بیرون آمد. چون با کفار مقابل شد، در روی ایشان سنگ می‌انداخت تا آن غایت که هیچ سنگ نماند. کفار وی را تیرباران کردند. يك تیر بر سینه مبارك وی آمد، بیرون کشید و بینداخت و بر آن برفت. گویند که در وقت شهادت پرچم کافری را گرفته بود. بعد از شهادت ده کس نتوانستند که وی را از دست شیخ خلاص دهند، عاقبت پرچم وی را ببریدند. و بعضی گفته‌اند که حضرت مولانا جلال الدین رومی - قدس سره - در غزلیات خود اشارت به این قصه و به انتساب خود به حضرت شیخ کرده، آنجا که گفته است:

ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند
 نه از آن مفلسکان که بز لاغر گیرند
 به یکی دست می خالص ایمان نوشند
 به یکی دست دگر پرچم کافر گیرند

و کانت شهادته - قدس الله تعالی روحه - فی شهر سنة ثمان عشرة و ستمائة. (نفحات الانس، ص ۴۸۶ و ۴۸۷)

و در کتاب ریاض الفردوس سه وجه و دلیل برای حمله مغول به ایران بیان می‌کند که دو وجه آن به نفرین نجم کبری و دیگری به نفرین شیخ شهاب الدین سهروردی اشاره می‌کند: «مورخین زوال ملک و دولت سلطان محمد خوارزمشاه را [بر] سه وجه مرقوم گردانیده‌اند: ... وجه دوم آن است که مجد الدین بغدادکی که از مریدان شیخ الشیوخ ابو الجنباب نجم الدین الکبری بود در ایام جمعه به مواعظ و نصایح خلائق اشتغال می‌نمود، والده [۸۴ الف] سلطان در محفه جلوس کرده به استماع مواعظ وی می‌رفت. چون والده سلطان اراده زیارت بیت الله الحرام نمود نجم الدین را می‌خواست با خود ببرد. به سلطان عرض نمودند که والده شما به مذهب ابو حنیفه کوفی در عقد مجد الدین آمده، و سلطان در دین تشیع غالی بود. از این سخن خشم گرفته فرمود تا دست و پای مجد الدین را بسته در جیحون انداختند. شیخ ابو الجنباب نجم الدین الکبری سلطان را دعای بد کرد. وجه سیوم آن است که چون خلیفه شیخ شهاب الدین سهروردی را به رسالت نزد سلطان فرستاد و سلطان جوابهای خشن گفته شیخ را رنجانید، شیخ سلطان را نفرین کرد. بالجمله خواقین ممالک ستان چنگزخانی چهارده نفراند.» (ریاض الفردوس خانی ص ۲۱۴ و ۲۱۵) کتاب حبیب السیر که عین مطالب کتاب های تاریخی گذشته را بیان کرده و واقعه شهادت شیخ را در سال ۶۱۸ ه. ق دانسته است. (رک تاریخ حبیب السیر، ص ۳۶ و ۳۷) در آثار حاجی خلیفه که متعلق به قرن یازدهم هجری است تاریخ نگاران معاصر

مثل استاد صفا به مطالب ایشان ارجاع داده اند در کتاب تقویم التواریخ حاجی خلیفه در خصوص وقایع سال ۶۱۸ فقط اشاره به شهادت نجم کبری در این سال می کند. (تقویم التواریخ ص ۱۱۴) و اما رضا قلی خان هدایت در کتاب فهرس التواریخ ص ۱۴۴ که به سبک تقویم التواریخ حاجی خلیفه نوشته شهادت شیخ را در سال ۶۱۷ می داند اما در سفارت نامه خوارزم ص ۱۰۹ شهادت نجم کبری را در سال ۶۱۸ بیان می کند.

۲-۶. مذهب شیخ:

معمولاً در خصوص مشایخ عرفان گاه سخن در شیعه و سنی بودن عارف مذکور کمی سخت و مشکل است. در خصوص نجم کبری هم وضع به همین شکل است. و در کتب تاریخی همگی اشاره به شافعی بودن شیخ و اهل خیه می کنند اما سلسله انتساب شیخ نجم کبری به کمیل و حضرت علی (ع) می رسد و از سوی کتاب منهاج السالکین و معراج الطالبین به شیوه نهج البلاغه نوشته شده که از نظر استاد کاظم محمدی از دلایل شیعه بودن شیخ کبری است. و در کتاب غایة المرام و حجة الخصام فی تعیین الإمام من طریق الخاص و العام و همچنین کتاب نفحات الازهار اشاره به احادیثی می کنند که اثبات ولایت حضرت علی بعد از پیامبر است و در سلسله روایان شیخ نجم الدین کبری و شاگرد وی سعدالدین حموی دیده می شود که با توجه به این احادیث نجم کبری ارادت خاصی به حضرت علی (ع) داشته و احادیث در ذیل بیان شده است: « أنت منّي بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي » (غایة المرام و حجة الخصام فی تعیین الإمام من طریق الخاص و العام، ج ۲، ص ۶۱) و این حدیث با سه سلسله راوی مختلف که در همگی نجم الدین کبری وجود دارد در این کتاب بیان شده است دو روایت در جلد دوم ص ۶۱ و یکی در جلد سوم صفحه ۱۸۶. و یا حدیث «رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «عليّ منّي و أنا منه و هو وليّ كلّ مؤمن بعدي» (غایة المرام و حجة الخصام فی تعیین الإمام من طریق الخاص و العام، ج ۵، ص ۳۲) «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أنا دار الحكمة و علي بابها» (غایة المرام و حجة الخصام فی تعیین الإمام من طریق الخاص و العام، ج ۵ ص ۲۳۵) و در کتاب نفحات الازهار نیز به روایت از حموی احادیثی ذکر می شود که در سلسله روایان آن سعدالدین حموی که وی به نقل از استاد خویش نجم الدین کبری احادیثی بیان کرده است. مثل «أنا دار الحكمة و علي بابها» (نفحات الازهار، ج ۱۰ ص ۳۳۳) «إن رسول الله - صلى الله عليه و سلم - قال: علي منّي و أنا منه و هو وليّ كلّ مؤمن بعدي» (نفحات الازهار، ج ۱۵ ص ۲۰۲) اما آنچه در تواریخ و کتب در این خصوص مذهب شیخ آمده چنین است؛ در کتاب معجم البلدان ذکر شده که ساکنان خیه شافعی مذهب بودند. «مردم آنجا شافعی اند بر خلاف دیگر شهرهای خوارزم که همگان حنفی هستند.» (معجم البلدان/ ترجمه علی نقی منزوی؛ ج ۲؛ ص ۳۳۹) و در آثار البلاد و اخبار العباد: «وی شافعی مذهب و پشتیبان پیروان او بود.» (آثار البلاد و اخبار العباد ص: ۶۰۹) به تبع مورخان قبلی بقیه کتاب ها، همین مطلب را تکرار

کرده اند: در خصوص مذهب شیخ فقط در کتاب تاریخ الاسلام به نقل از ابن نقطه آمده که شیخ شافعی مذهب بوده است. « و قال ابن نقطة: هو شافعي المذهب، إمام في السنة. و أثنى عليه... قال آخر: كان التَّجَمُّ الكبري فقيها، شافعيًا، زاهدا، عارفا، فسر القرآن العظيم في اثني عشرة مجلدة. و دخل الشام و نزل بخانكاه القصر بحلب. » (تاریخ الاسلام ج ۴۴ ص ۳۹۳) و در کتاب نفحات الأزهار آمده است: « قال ابن نقطة: هو شافعي إمام في السنة. » (نفحات الأزهار، ج ۱۶، ص ۸۶) و در کتاب مرات الاولیاء آمده است: « شافعی مذهب بود. » (مرآت، ج ۱، ص: ۳۴۷) در کتاب کشف الظنون که از کتاب های شیخ نام می برد وی را شافعی می خواند: « تفسیر نجم الدین، احمد بن عمر الخیوقی المعروف بالكبری الشافعی المتوفی شهيدا سنة ۶۱۸ ثمانی عشرة و ستمائة و هو كبير في اثني عشر مجلدا. » (تذکره الشعراء سمرقندی، ج ۱ ص ۴۵۹) در حالی که در دو کتاب دیگری که از شیخ اسم می برد نامی از مذهب شیخ بیان نمی کند ج ۱ ص ۱۱۴ در ذیل کتاب اصول العشره و ج ۱ ص ۸۷۶ ذیل نام رساله الطرق.

۷-۲. آثار شیخ:

نزدیکترین سندی که از آثار شیخ سخن به میان می آورد: در کتاب آثار البلاد آمده: « او راست رساله «الهائم الخائف من لومة اللائم» که شایسته نوشتن به زر است و مانند آن در طریقت عرفان نوشته نشده. از شگفتیهای این کتاب، آنکه گوید: شیطان را در گمراه کردن مردم، شیوه های گوناگون شگفت انگیز است و هر کس را به راهی که شایسته اوست گمراه کند. نادان را از راه جهل، منحرف سازد ولی به دانشمندان می گوید دانش بیاموزید مگر نمی دانید که پیامبر (ص) گفته است يك فقيه از هزار عابد بر شیطان سنگینتر است؟ عمر را به تحصیل علم مصرف کنید و در آخر عمر به عبادت پردازید، ولی مرگ ناگهانی می آید و علم ایشان بی عمل می ماند. » (آثار البلاد و اخبار العباد، ص: ۶۰۹) و سپس کتاب تاریخ الاسلام است؛ « فسر القرآن العظيم في اثني عشرة مجلدة » اشاره می کند که شیخ قرآن را در دوازده جلد تفسیر کرده که از این تفسیر اثری باقی نمانده و در صورت وجود چنین تفسیری که علاء الدوله سمنانی اشاره کرده نجم الدین رازی در کتاب تفسیر خویش پیرو روش نجم الدین کبری است به احتمال قریب به یقین در حمله مغول از بین رفته است.

در کتاب کشف الظنون از سه کتاب شیخ نام می برد: «الاصول العشره - للشيخ نجم الدين الكبرى رسالة شرحها بعض مشايخ الروم و سماه عرائس الوصول اوله الحمد لله الذي ستر وجوه عرائس القدم الخ. » (کشف الظنون حاجی خلیفه، ج ۱ ص ۱۱۴) « تفسیر نجم الدین - احمد بن عمر الخیوقی المعروف بالكبری الشافعی المتوفی شهيدا سنة ۶۱۸ ثمانی عشرة و ستمائة و هو كبير في اثني عشر مجلدا. » (کشف الظنون حاجی خلیفه، ج ۱ ص ۴۵۹) « رسالة الطرق - للشيخ زروق (المغربي) و للشيخ ابي الجناب احمد بن عمر

المعروف بنجم‌الدین الکبری اولها الطرق الی الله بعدد انفس الخلائق الخ.» (کشف الظنون حاجی خلیفه، ج ۱ ص ۸۷۶)

در کتاب الاعلام آمده است: «فسر القرآن العظيم في ۱۲ مجلدا (على طريقة الصوفية) وصنف «عين الحياة-خ» بالأزهرية، جزء منه، في تفسير الفاتحة، ورسالة في «علم السلوك-خ» و«أقرب الطرق الى الله-خ» في بلدية الاسكندرية (۳۷۷۶/۹ ح) و«فوائح الجمال وفوائح الجلال-ط». (لأعلام، زرکلی، ج ۱ ص ۱۸۵)

۸-۲. اجازت نامه های شیخ به مریدانش:

در روایات و احادیث رسم بوده که استاد به شاگردان مورد اطمینان خویش اجازه نقل روایت و حدیث را می‌داده است. ولی در امور عرفانی شاید نجم کبری اولین کسی باشد که به شاگردان خویش برای خلافت اجازه نامه می‌نوشته و آنها از سوی نجم کبری به واسطه اجازه نامه وی مامور به ارشاد می‌شدند. شاید چون نجم کبری عالمی محدث بوده و این سبک اجازه نامه نویسی را در احادیث دیده آن را برای خلفای خویش نیز پسندیده و اقدام به آن نموده است. اجازه نامه شیخ به مجدالدین بغدادی در پشت کتاب رساله قشیریه نوشته شده و ماجرای دیدن این اجازه نامه به روایت از علامه قزوینی و اقبال آشتیانی در حاشیه شماره یک که بر اسم صاحب رساله قشیریه استادان محمد قزوینی و عباس اقبال آشتیانی در کتاب شد الازار في حط الاوزار عن زوار المزار ذکر کرده اند چنین آمده است: «ابو القاسم عبد الکریم بن هوازن قشیری متوفی در سنه ۴۶۵ در نیشابور، وی صاحب رساله مشهور به «رساله قشیریه» است که مکرر بطبع رسیده است، - نسخه ازین رساله بخط شیخ مجدالدین بغدادی عارف مشهور مورّخه سنه ۵۸۲ که در پشت آن اجازه بخط شیخ نجم‌الدین کبری مسطور بوده در ملک صاحب روضات الجنّات متوفی در سنه ۱۳۱۳ هجری قمری بوده است (روضات ص ۴۴۵)، این نسخه فوق العاده نفیس که تا قریب پنجاه سال قبل هنوز در اصفهان موجود بوده فعلا کجاست؟» (شد الازار في حط الاوزار عن زوار المزار، متن، ص: ۷۰) و اجازه نامه شیخ به سعدالدین حموی در کتاب الانسان الكامل نسفی ذیل واژه حموی توضیح می‌دهد که: «اجازه نامه نجم‌الدین کبری در دو نسخه صادر شده است: نسخه موجود در ایاصوفیه، به شماره ۲۰۸۸، برگ ۲۱۴ پشت صفحه (دو نوشته حمویه مندرج در نسخه خطی به ترتیب مورخ به تاریخ ۷۳۶ و ۷۴۱ هجری است) و نسخه شهید علی پاشا به شماره ۲۸۰۰، ۲۹، و ۳۰ (از نسخه نخستین در سال ۷۲۱ هجری رونوشت برداشته شده است). تنها نسخه اخیر حاوی تاریخ مذکور است.» (الانسان الكامل نسفی) و اجازه نامه شیخ برای نقل حدیث به سعدالدین حموی از زبان العلامة الشیخ ابراهیم بن محمد بن ابی بکر بن حمویه الحموینی المتوفی سنة ۷۲۲ که بیان می‌کند جدش سعدالدین حموی اجازه نقل حدیث از نجم‌الدین کبری داشته است: «والدي شیخ شیوخ الإسلام سلطان الأولیاء سعد الحقّ والدين قدوة الواعظین و العارفين محمّد بن المؤید بن ابی بکر الحموینی

تغمده الله بغفرانه إجازة بروایتہ، عن شیخ الإسلام نجم الحقّ و الدین أبی الحباب أحمد بن عمر بن محمّد بن عبد الله الصوفی الحیوقی المعروف بکبری رضوان الله علیه إجازة» و این مطلب در احادیث دیگری که بیان می شود در کتاب های ذیل می توان یافت؛ کتاب عبقات الأنوار فی إثبات إمامة الأئمة الأطهار، ج ۱۲، ص: ۲۵۸ و ج ۱۴ ص ۵۲۰ و کتاب غایة المرام و حجة الخصام فی تعیین الإمام من طریق الخاص و العام، ج ۲، ص: ۶۲ و ج ۵ ص ۳۲ و ۲۳۵ و کتاب نفحات الأزهار، ج ۱۰، ص: ۳۳۳ و ج ۱۳ ص ۳۳۳ و ج ۱۵ ص ۲۰۲ (إحقاق الحق و إزهاق الباطل، ج ۵، ص: ۲۹۷ و کتاب عبقات الأنوار فی إثبات إمامة الأئمة الأطهار، ج ۱۲، ص: ۲۵۸ و ج ۱۴ ص ۵۲۰ و کتاب غایة المرام و حجة الخصام فی تعیین الإمام من طریق الخاص و العام، ج ۲، ص: ۶۲ و ج ۵ ص ۳۲ و ۲۳۵ و کتاب نفحات الأزهار، ج ۱۰، ص: ۳۳۳) اما داستانی که در خصوص شیخ کبری ذکر شده که آنچنان عظمت در ولایت داشته که در احوالات خاص نظرش بر هر کسی می افتاده آن شخص را به مقام ولایت می رسانده و شیخ برای او اجازة ارشاد می نوشته است در کتاب نفحات الانس آمده: «وی را شیخ ولی تراش نیز گفته اند، به سبب آن که در غلبات وجد نظر مبارکش بر هر که افتادی به مرتبه ولایت رسیدی. روزی بازرگانی بر سبیل تفرّج به خانقاه شیخ درآمد. شیخ حالتی قوی داشت، نظرش [بر] آن بازرگان افتاد. در حال به مرتبه ولایت رسید. شیخ پرسید که: «از کدام مملکتی؟» گفت: «از فلان مملکت.» وی را اجازت ارشاد نوشت تا در مملکت خود خلق را به حقّ ارشاد کند.» (نفحات الانس، ص: ۴۸۱ و کتاب مرات الاولیاء ج ۱، ص: ۳۴۴)

۳. نتیجه گیری

احمد بن عمر بن محمد ملقب به نجم الدین و ابوالجَنّاب کبری که بین سال های ۵۴۰ تا ۶۱۸ زندگی می کرده است به واسطه اندیشه های بزرگ یکی از مشایخ مهم عرفانی است که باعث به وجود آمدن سلسله کبرویه گردیده است. وی به سبک زمان خویش ابتدا به تحصیل علوم رسمی زمان با موضوع حدیث پرداخته و سپس در اثر آشنایی با مشایخ عرفانی و قرار گرفتن در سیر و سلوک عرفانی همچون دیگر بزرگانی مثل غزالی به عرفان متمایل می شود و تا آخر عمر در سیر و سلوک می پردازد و شاگردان بزرگی در عرفان به دست شیخ پرورده شده اند و در این تحقیق به اسم یکی از شاگردان برخورد می کنیم که در هیچ کتابی تاریخ ادبیات نامی از وی برده نشده بود و به بررسی تعداد شاگردان شیخ که دوازده نفر عنوان شد پرداخته شد و مشخص شد اسامی این دوازده نفر در هیچ کتاب تاریخی ثبت نشده است و تعدادی نیز که ذکر شده خالی از اشکال و شک و تردید نیست. در ضمن شیخ شاگردانی در علم حدیث داشته که در هیچ یک از کتب تاریخ ادبیات دیده نشده و در این تحقیق به آن اشاره شده است. مذهب وی را شافعی گفته اند و در این تحقیق مشخص شد که شیخ دارای تمایلاتی شیعی بوده که در سلسله روایات حدیثی دیده می شود و دست ارادت دادن شیخ به

حضرت علی(ع) در مکاشفه در آثار وی منعکس است. وی از ملاقات با پادشاهان زمان دوری می کرده و تمایلی به دیدار آنها نداشته است. آثاری در عرفان عملی و مباحث عمیقی در عرفان بسیار موجز و کوتاه از وی باقی مانده است. وی اولین شیخی است که رسم اجازه نامه نویسی را در عرفان رواج داده است که متأثر از رسم اجازه نامه نویسی در علوم حدیثی است. سلسله تعلیمی این شیخ از طریق رضی الدین لالا ادامه پیدا کرده است. و بسیاری از کتب تاریخی به زندگی نجم کبری توجهی نکرده اند. و آثار تاریخی که از شیخ نام برده اند به تعداد بیست کتاب نمی رسد که آن هم بسیار مختصر و کوتاه و در حد بیان شهادت مجدالدین بغدادی و رابطه وی با شیخ و سال وفات نجم کبری و نامه چنگیز و اجتناب شیخ از دعوت چنگیز است.

منابع

- آیتی، عبدالمحمد. (۱۳۸۳). تحریر تاریخ و صاف. ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد. (۱۴۰۸). تاریخ ابن خلدون. سهیل زکار، عبد الرحمن بن محمد ابن خلدون، و خلیل شحاده. بیروت: دار الفکر.
- بحرانی، هاشم بن سلیمان. (۱۴۲۲). غایة المرام و حجة الخصام في تعيين الإمام من طریق الخاص و العام. علی عاشور. بیروت: مؤسسة التاريخ العربي.
- بدخشی، نور الدین جعفر. (۱۳۷۴). خلاصة المناقب (در مناقب میر سید علی همدانی). اشرف ظفر. اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- بناکتی، داود بن محمد. (۲۰۰۷ الف). روضة أولى الألباب في معرفة التواريخ و الأنساب المشهور بتاريخ البناکتي. مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث و داود بن محمد بناکتي. قاهره: المركز القومي للترجمة.
- بناکتی، داود بن محمد. (۲۰۰۷ ب). روضة أولى الألباب في معرفة التواريخ و الأنساب المشهور بتاريخ البناکتي. مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث و داود بن محمد بناکتي. قاهره: المركز القومي للترجمة.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر. (۱۳۸۲). نظام التواريخ. هاشم محدث. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- جامی، عبد الرحمن بن احمد. (بی تا). نفحات الأنس. مولوی غلام عیسی، ولیام ناسولیس، و عبد الحمید مولوی. کلکته: مطبعة لیسبی.

جنید شیرازی، جنید بن محمود؛ اقبال آشتیانی، عباس؛ و جنید شیرازی، جنید بن محمود. (۱۳۲۸). شد الإزار في حط الأوزار عن زوار المزار. تحقیق محمد قزوینی. تهران: چاپخانه مجلس.
حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله. (۱۳۸۰). زبدة التواریخ. کمال حاج سید جوادى. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.

حمد الله مستوفی، حمد الله بن ابی بکر. (۱۳۶۴). تاریخ گزیده. عبد الحسین نوایی. تهران: امیر کبیر.
حیدر میرزا دوغلات، محمد. (۱۳۸۳). تاریخ رشیدی. عباسقلی غفاری فرد. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

خواند میر، غیاث الدین بن همام الدین. (۱۳۸۰). تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر. محمد دبیر سیاقی و جلال الدین همایی. تهران: خیام.
ذهبی، محمد بن احمد. (۱۴۰۹). تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام. عمر عبدالسلام تدمری. بیروت: دار الكتاب العربي.

ریاض، محمد. (۱۳۷۰). احوال و آثار میر سید علی همدانی [باشش رساله از وی]. مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث. اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
زرکلی، خیر الدین. (۱۹۸۹). الأعلام. بیروت: دار العلم للملایین.
شیروانی، زین العابدین بن اسکندر؛ و شیروانی، زین العابدین بن اسکندر. (۱۳۱۵). بستان السیاحه. تهران: احمدی (چاپخانه).

فخرالدین صفی، علی بن حسین. (۱۳۵۶). رشحات عین الحیات. علی بن حسین فخرالدین صفی، تصحیح علی اصغر معینیان. تهران: بنیاد نیکوکاری نوریانی.
کنتوری، حامد حسین بن محمدقلی؛ دهلوی، عبدالعزیز بن احمد؛ و مولانا بروجردی، غلامرضا. (۱۴۱۶). عبقات الانوار فی اثبات امامه الائمه الاطهار. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی. قم: الجماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه بقم، موسسه النشر الاسلامی.
کنتوری، میر حامد حسین. (۱۴۰۴). عبقات الانوار فی إمامة الأئمة الأطهار. غلامرضا مولانا بروجردی. قم: غلامرضا مولانا بروجردی.

کنتوری، میر حامد حسین. (۱۳۷۶). نفحات الأزهار فی خلاصة عبقات الأنوار للعلم الحجة آية الله السيد حامد حسين اللكهنوي. علی حسینی میلانی و علی حسینی میلانی. بی جا: السيد علي الحسيني الميلاني.

- گوپاموی، محمد قدرت‌الله؛ گوپاموی، محمد قدرت‌الله؛ و گوپاموی، محمد قدرت‌الله. (۱۳۸۷). تذکره نتایج الافکار. یوسف بیگ باباپور. قم: مجمع ذخائر اسلامی.
- لاری، رضی‌الدین عبدالغفور؛ و مایل هروی، نجیب. (۱۴۳۷). الاصول العشره. تهران: مولی.
- محمدی، احمد. (۱۳۸۶). نجم کبری: پژوهشی در آثار و احوال شیخ نجم‌الدین کبری. تبریز: مهران.
- محمدی و ایقانی، کاظم. (۱۳۹۷). آشنایی با مکتب کبرویه. کرج: نجم کبری.
- محمدی و ایقانی، کاظم. (۱۳۹۴). علاءالدوله سمنانی، پیر عارفان. کرج: نجم کبری.
- محمدی و ایقانی، کاظم. (۱۳۸۰). نجم‌الدین کبری. تهران: طرح نو.
- مصباح‌زاده، عباس (مترجم). (۱۳۸۰). قرآن کریم. تهران: بدرقه جاویدان.
- مطربی سمرقندی، سلطان محمد. (۱۳۸۲). تذکره الشعراء. علی رفیعی و اصغر جانفدا. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- نجم‌الدین کبری، احمد بن عمر؛ مایر، فریتس؛ و انصاری، قاسم. (۱۳۸۸). نسیم جمال و دیباچه جلال (فوائح الجمال و فوائح الجلال). تهران: طهوری.
- نجم‌الدین کبری، احمد بن عمر؛ ساعدی خراسانی، محمدباقر؛ و حیدرخانی، حسین. (۱۳۶۸). فوائح الجمال و فوائح الجلال. تهران: مروی.
- نجم‌الدین کبری، احمد بن عمر؛ و قاسمی، مسعود. (۱۳۹۰). آداب الصوفیه و السایر الحایر: دو رساله فارسی کهن در تصوف. تهران: طهوری.
- نجم‌الدین کبری، احمد بن عمر؛ مال میر، سکینه؛ و گودرزی منفرد، شهرز. (۱۳۹۷). ترجمه منهج السالکین و معراج الطالبین. تهران: انتشارات شهرز.
- نسفی، عزیزالدین بن محمد. (۱۳۸۶). مجموعه رسائل مشهور به کتاب الانسان الکامل. هانری کربن، ضیاء‌الدین دهشیری، و ماریژان موله. تهران: طهوری.
- هدایت، رضاقلی بن محمد هادی. (۱۳۸۵). سفارت نامه خوارزم. رضاقلی بن محمد هادی هدایت. تهران: [بی نا].
- هدایت، رضاقلی بن محمد هادی. (۱۳۷۳). فهرس التواریخ. عبدالحسین نوایی، رضاقلی بن محمد هادی هدایت، و هاشم محدث. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هروی، محمد شعیب بن احمد. (۱۳۷۹). مرآت الاولیاء. غلام ناصر مروت و محمد شعیب بن احمد هروی. اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

یاقوت حموی، یاقوت بن عبد الله. (۱۳۸۰). معجم البلدان. ترجمه‌ی علی نقی منزوی. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه).
 یزدی، شرف الدین علی. (۱۳۸۷). ظفر نامه / یزدی. عبد الحسین نوایی و سعید میر محمد صادق. تهران: مجلس شورای اسلامی، کتابخانه موزه و مرکز اسناد.

References

- Aiti, Abdul Mohammad. (۱۳۸۳). Writing a descriptive history. Translated by Abdul Mohammad Aiti. Tehran: Research Institute of Humanities and Cultural Studies.
- Ibn Khaldun, Abd al-Rahman bin Muhammad. (۱۴۰۸). History of Ibn Khaldun. Sohail Zakar, Abd al-Rahman ibn Muhammad ibn Khaldoun, and Khalil Shahadah. Beirut: Dar al-Fakr.
- Bahrani, Hashim bin Suleiman. (۱۴۲۲). The purpose of al-Maram and the authority of al-Khasam in determining the imam in the special and general ways. Ali Ashour Beirut: Arab History Foundation.
- Badakhshi, Nuruddin Jafar. (۱۳۷۴). Summary of Manaqib (in the Manaqib of Mir Seyyed Ali Hamdani). Ashraf Zafar Islamabad: Persian Research Center of Iran and Pakistan.
- Banakti, Dawood bin Muhammad. (۲۰۰۷a). Al-Albab first course in the knowledge of al-Tawarikh and famous genealogy in al-Naqati history. Al-Al-Bayt Foundation, peace be upon him, Lahia al-Tarath and Dawood bin Muhammad Banakti. Cairo: Al-Maqrur al-Qawmi for translation.
- Banakti, Dawood bin Muhammad. (۲۰۰۷b). Al-Albab first course in the knowledge of al-Tawarikh and famous genealogy in al-Naqati history. Al-Al-Bayt Foundation, peace be upon him, Lahia al-Tarath and Dawood bin Muhammad Banakti. Cairo: Al-Maqrur al-Qawmi for translation.

Beidawi, Abdullah bin Omar. (۱۳۸۲). Chronological system. Hashem Muhaddith Tehran: Dr. Mahmoud Afshar Endowment Foundation.

Jami, Abd al-Rahman bin Ahmad. (Beta). Nafahat Al-Anas Molavi Gholam Eisa, William Nasulis, and Abdulhamid Molavi. Calcutta: Lyceum Press.

Junaid Shirazi, Junaid bin Mahmoud; Iqbal Ashtiani, Abbas; and Junaid Shirazi, Junaid bin Mahmoud. (۱۳۲۸). Shed Al-Izar in Hat Al-Uzar from the visitors of Al-Mazar. Mohammad Qazvini's research. Tehran: Majlis Printing House.

Hafiz Abro, Abdullah bin Lotfollah. (۱۳۸۰). Zebda al-Tawarikh. Kamal Haj Seyed Javadi. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance, Printing and Publishing Organization.

Hamdullah Mostofi, Hamdullah bin Abi Bakr. (۱۳۶۴). selected date Abdul Hossein Navaei. Tehran: Amir Kabir.

Haider Mirza Doghlat, Mohammad. (۱۳۸۳). History of Rashidi. Abbasqoli Ghafarifard. Tehran: Written Heritage Research Center.

Khwand Mir, Ghiyath al-Din bin Hamam al-Din. (۱۳۸۰). The history of Habib al-Sir in the news of human beings. Mohammad Debir Siyaghi and Jalaluddin Homai. Tehran: Khayyam.

Dhahabi, Muhammad bin Ahmad. (۱۴۰۹). The history of Islam and the deaths of celebrities and celebrities. Omar Abdus Salam Tadmari. Beirut: Dar al-Kitab al-Arabi.

Riaz, Mohammad. (۱۳۷۰). Status and works of Mir Seyyed Ali Hamdani [with six treatises by him]. Al-Al-Bayt Foundation Islamabad: Persian Research Center of Iran and Pakistan.

Zarkali, Khairuddin. (۱۹۸۹). Flags Beirut: Dar al-Alam for the millions.

Shirwani, Zain al-Abidin bin Iskandar; and Shirwani, Zain al-Abdin bin Iskandar. (۱۳۱۵). Bostan al-Sayah. Tehran: Ahmadi (printing house).

Fakhruddin Safi, Ali bin Hossein. (۱۳۵۶). Rashahat Ain Al-Hayat. Ali bin Hossein Fakhr al-Din Safi, edited by Ali Asghar Moinian. Tehran: Nouriani Charitable Foundation.

Kantouri, Hamed Hossein bin Mohammad Qoli; Dehlavi, Abdul Aziz bin Ahmad; and Maulana Borujerdi, Gholamreza. (۱۴۱۶). Ebakat al-Anwar in the proof of imam al-imama al-athar. The community of teachers of Qom seminary. Islamic Publications Office. Qom: Al-Jamaa al-Madrasin in Al-Hawza Al-Ulamiya, Baqom, Al-Nashar al-Islami Institute.

Kontori, Mir Hamed Hossein. (۱۴۰۴). The perfumes of the lights in the Imamate of the Imams of the Athar. Gholamreza Maulana Boroujerdi. Qom: Gholamreza Maulana Boroujerdi.

Kontori, Mir Hamed Hossein. (۱۳۷۶). Nafahat al-Azhar in the summary of Ebakat al-Anwar for the knowledge of Ayatollah al-Sayyid Hamid Hossein al-Lakhanui. Ali Hosseini Milani and Ali Hosseini Milani. Unplaced: Al-Sayed Ali Al-Husseini Al-Milani.

Gopamoi, Mohammad Qadratullah; Gopamoi, Mohammad Qadratullah; and Gopamoi, Mohammad Qadratullah. (۱۳۸۷). Notes on the results of thoughts. Yusuf Begbabapour. Qom: Islamic Reserves Assembly.

Lari, Raziuddin Abdul Ghafoor; And Miles Hervey, Najib. (۱۴۳۷). Al-Asul al-Ashrah Tehran: Molly.

Mohammadi, Ahmed. (۱۳۸۶). Najm Kobari: A research on the works and status of Sheikh Najm al-Din Kobari. Tabriz: Mehran.

Mohammadi Vaighani, Kazem. (۱۳۹۷). Acquaintance with the Kobrayeh school. Karaj: Najm Kabri.

Mohammadi Vaighani, Kazem. (۱۳۹۴). Alaa-doleh Semnani, Pir Arefan. Karaj: Cobra star.

Mohammadi Vaighani, Kazem. (۱۳۸۰). Najmuddin Kobri. Tehran: New design.

- Mesbahzadeh, Abbas (translator). (۱۳۸۰). The Holy Quran. Tehran: Badragh Javidan.
- Samarkandi singer, Sultan Mohammad. (۱۳۸۲). Notes of poets. Ali Rafiei and Asghar Janfeda. Tehran: Written Heritage Research Center.
- Najmuddin Kobri, Ahmad Bin Omar; Meyer, Fritz; and Ansari, Qasim. (۱۳۸۸). Nasim Jamal and the preface of Jalal Tehran: Tahori.
- Najmuddin Kobri, Ahmad bin Omar; Saedi Khorasani, Mohammad Bagher; and Heydarkhani, Hossein. (۱۳۶۸). Fatah al-Jamal and Fatah al-Jalal. Tehran: Marvi.
- Najmuddin Kobri, Ahmad bin Omar; and Ghasemi, Massoud. (۱۳۹۰). Adab al-Sufiyyah and al-Sayr al-Hayir: two ancient Persian treatises on Sufism. Tehran: Tahori.
- Najmuddin Kobri, Ahmad bin Omar; Malmir, Sakineh; and Gouderzi Monfared, Shahrouz. (۱۳۹۷). Translated by Minhaj al-Salkin and Mi'raj al-Talebin. Tehran: Shahroz Publications.
- Nasfi, Azizuddin bin Muhammad. (۱۳۸۶). A collection of messages known as Kitab al-Insan al-Kamal. Henry Carbon, Ziauddin Deshiri, and Marijan Mole. Tehran: Tahori.
- Hedayat, Reza Qoli bin Mohammad Hadi. (۱۳۸۵). Embassy letter of Khorezm. Reza Qoli bin Mohammad Hadi Hedayat. Tehran: [Bina].
- Hedayat, Reza Qoli bin Mohammad Hadi. (۱۳۷۳). Index of history. Abdul Hossein Navaei, Reza Qoli bin Mohammad Hadi Hedayat, and Hashim Muhaddith. Tehran: Institute of Human Sciences and Culture Studies